

داستانهایی از

سبغ علیہ السلام
کوخ شہز

Kooh Shezr



داوود احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادب الکریم بہار

ادب الکریم

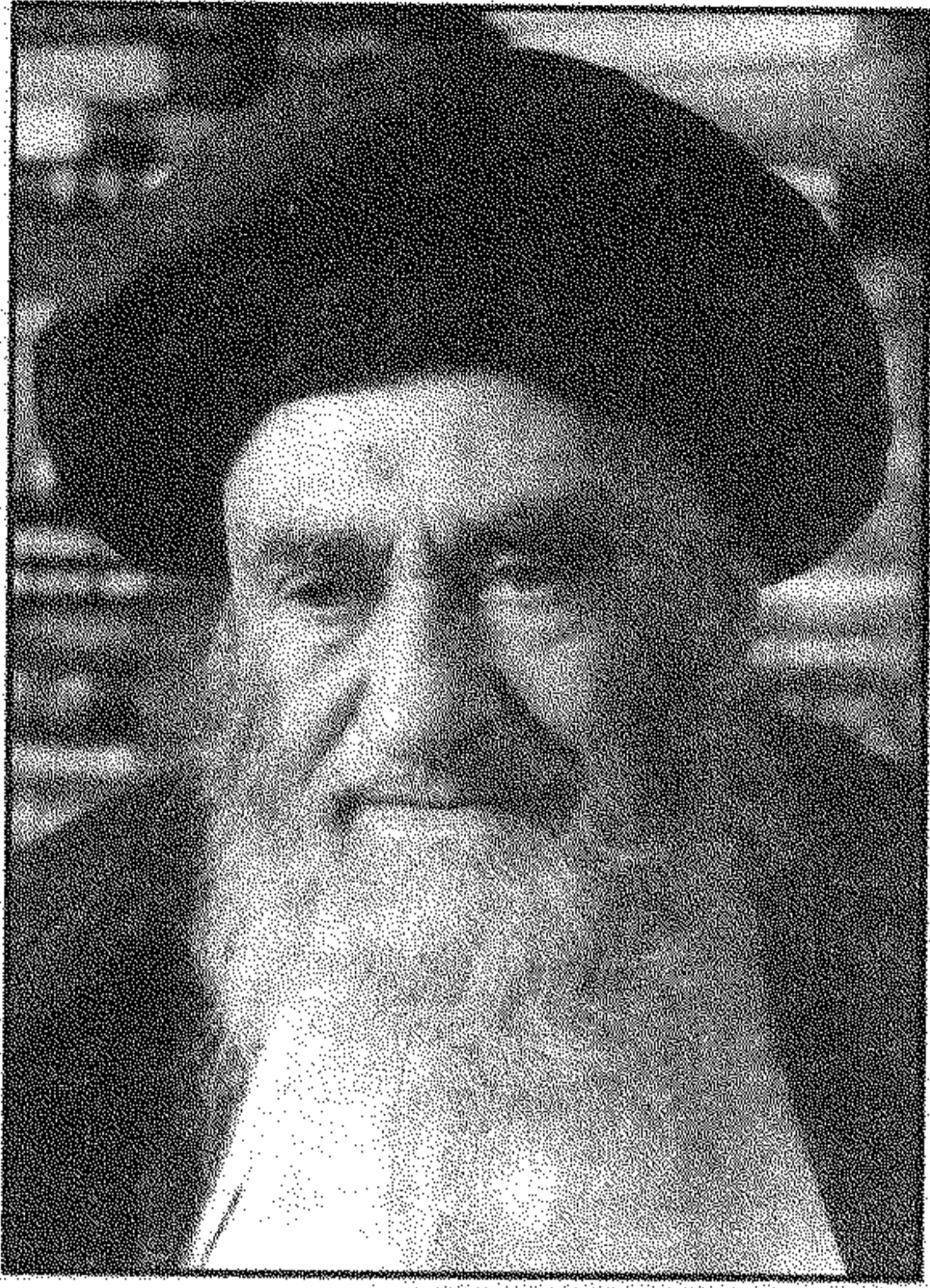
نام اثر: داستانہایی از کود خضر (۴)
مؤلف: داوود احمدی
ناشر: اقلیم مهر
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
تاریخ نشر: ۱۳۸۵
نوبت چاپ: اول
طراح: خط خطی
ویراستار: —————
شابک: —————
قیمت: ۹-۱-۸۱-۹۵۲۹۸-۹۶۴
۲۰۰ تومان



مراکز بخش:

قم، بخش نسیم

۰۳۵۸۷-۷۸۲۵۴ - ۹۱۲۷۵۲۲۵۸۷



آیت اعلیٰ العظمیٰ

سید شهاب الدین مرعشی نجفی

حفظت اسرار کبریا
خفیه منزهت را
ما شود



فهرست مطالب

عنوان صفحه

فصل اول: خضر نبی کیست

کلیات ۱۱

نگاهی به برخی از روایات پیرامون حضرت خضر علیه السلام: ۱۲

فعالیت‌های حضرت خضر ۱۵

مراحل حیات حضرت خضر ۱۷

حضرت خضر و امام زمان علیه السلام: ۱۷

برخی ملاقات‌های حضرت خضر نبی علیه السلام: ۱۸

ملاقات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (ره) ۲۱

ملاقات‌های عمومی ۲۲

شباهت‌های حضرت خضر و امام زمان علیه السلام ۲۴

چکیده مطالب ۲۴

نماز حضرت خضر: ۲۷

فصل دوم: کوه خضر و مسجد آن

- ۳۱ مساجد و عبادتگاهها:
- ۳۵ احکام مساجد
- ۴۰ مساجد خاص:
- ۴۱ کوه خضر در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام:
- ۴۲ شرح و تفسیر حدیث
- ۴۵ تاریخچه ساخت مسجد کوه خضر

فصل سوم: داستانهایی از کوه خضر نبی

- ۴۹ عنایت حضرت زهرا علیه السلام
- ۵۰ لحظه به لحظه در انتظار فرج
- ۵۲ فرزندی شما را میان زمین و آسمان گرفتند:
- ۵۴ آقای مجتهدی در عرصه‌ی مراقبه
- ۵۵ مجلس انس
- ۵۷ شما زودتر از بقیه به مشهد می‌رسید
- ۶۰ راهنمایی در مسجد جمکران
- ۶۲ ذکر گفتن با افعی
- ۶۴ شنیدن ذکر جمادات
- ۶۶ امام زمان فرزند تو را شفا دادند نه من
- آقای اثنی عشری که از ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام هست نقل
- ۷۱ می‌کند:
- ۷۲ یکی از ابرار به نام مرحوم ابوالقاسم پاینده قمی نقل می‌کند....
- ۷۳ یک شب بیتوته:

- ۷۵..... کسی نمی‌تواند با من تماس بگیرد.....
- ۷۹..... عاشق گوه خضر.....
- ۸۱..... مشکل اشتغال شما حل می‌شود.....
- ۸۲..... معجزه حضرت خضر.....
- ۹۱..... مایه جیب است بگیر!.....
- ۹۴..... راه گوه خضر را اصلاح کنید!.....
- ۹۶..... صلوات در گوه خضر.....
- ۹۸..... یک درس بزرگ.....
- ۱۰۱..... در انتظار ظهور.....
- ۱۰۳..... آمدید ولی زود برگشتی.....
- ۱۰۶..... ضمانت در دادگاه.....
- ۱۰۸..... فعلاً کلید را به ایشان بدهید!.....

تقديم به اميد حضرت خضر عليه السلام

و اميد عالميان

حجت بن الحسن العسكري عليه السلام.

فصل اول:

خضر نبی کیست؟

کلیات

پیرامون نام و نسب و نیاکان حضرت خضر علیه السلام در متون موجود جهان اسلام - شیعه و سنی - اختلافات فراوانی وجود دارد. اینکه حضرت چه زمانی به دنیا آمده‌اند؟ چگونه زیسته‌اند؟ چگونه از نظرها پنهان گشته‌اند؟ چگونه میتوان با حضرت ارتباط برقرار کرد و توفیق ملاقات ایشان را داشت؟ از جمله مسائلی است که گوناگون بودن عقیده علماء و مفسرین خواننده را دچار سردرگمی می‌نماید. اما آنچه می‌توان به عنوان نقاط مشترک نظر مفسرین و علماء بیان کرد، موارد زیر است:

- ۱- حضرت «خضر» علیه السلام یکی از انبیاء الهی است.

۲- آن جناب دارای عمری طولانی می‌باشد.

۳- آن حضرت هم اکنون زنده می‌باشند و از طرف

خداوند مأمور به انجام وظایفی خاص هستند.

۴- ملاقات‌های فراوانی با انبیاء گذشته داشته‌اند از

جمله حضرت موسی علیه‌السلام، که در قرآن به آن تصریح شده است.

۵- حضرت خضر علیه‌السلام از جانب خداوند دارای

علوم خاص و گسترده می‌باشند که دست‌رسی به آن علوم برای بشر غالباً میسر نمی‌باشد. به عبارت دیگر علوم ایشان، علوم تحصیلی نیست بلکه اعطایی از جانب خداوند است.

۶- مطمئن‌ترین راه جهت تشریف به خدمت حضرت

علیه‌السلام رعایت تقوای الهی و پرهیز از گناه می‌باشد.

نگاهی به برخی از روایات پیرامون حضرت

خضر علیه‌السلام:

۱- حضرت خضر علیه‌السلام فرزند حضرت آدم

علیه‌السلام است، حضرت آدم علیه‌السلام از خداوند

خواست که هر یک اولادش او را به خاک بسپارد خداوند

تا روز قیامت به او عمر دهد و حضرت آدم علیه‌السلام

توسط حضرت خضر نبی علیه‌السلام به خاک سپرده شد

و دعای پدر در حق فرزند مستجاب شد و حضرت خضر

علیه‌السلام تا قیامت زنده خواهند بود.

۲- «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند، ذوالقرنین - که داستان آن در قرآن آمده است- نبی بود یا پادشاه؟ حضرت فرمودند:

ذوالقرنین پادشاه بود و پیامبر نبود، بلکه بنده‌ای از بندگان خداوند بود که خدا را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت و در ادامه حدیث امام به این مطلب اشاره می‌نماید که حضرت خضر علیه السلام از سرداران لشکر ذوالقرنین بوده و در پیشاپیش لشکر ایشان حرکت می‌کرده است. و از آب حیات نوشیده و خود را در آن شست و شو می‌دهد. و به نقل از امام رضا علیه السلام می‌فرماید: حضرت خضر از آب حیات نوشیده و تا قیامت زنده خواهد بود.^۲

۳- شیخ صدوق در کتاب امالی نقل می‌کند:

ذوالقرنین یکی از بندگان شایسته خدا بود ولی منصب نبوت نداشت و خداوند به او امکانات فراوانی عنایت کرد و برایش چشمه حیات قرار دارد و فرمود: هر کس از آن آب بخورد تا زمان شنیدن صبحیه (قیامت) زنده می‌ماند و

۱. تفسیر روح البیان ج ۵ ص ۲۸۶

۲. حضرت خضر نبی علیه السلام، محمد مهدی بهداروند نشر پیام جلال به نقل از وسائل الشیعه ج ۸

نمی‌میرد. حضرت ذوالقرنین در جستجوی آن برآمد تا رسید به جائیکه در آنجا سیصد و شصت چشمه بود، و حضرت خضر هم او را همراهی میکرد و محبوبترین افراد نزد ذوالقرنین بود، پس ذوالقرنین به هر یک از همراهان ماهی نمک‌آلود داد و به خضر هم داد و گفت هر کدام کنار چشمه‌ای بروند و ماهی نمک‌آلود را بشویند. وقتی به کنار چشمه رفتند، حضرت خضر هم کنار چشمه‌ای رفت و خواست ماهی را بشوید ناگهان ماهی در آب افتاد و زنده شد، خضر وقتی این جریان را دید دانست که به آب حیات دست یافته است، فوری لباس از تن درآورد و به کناری افکند و به درون آب فرو رفت و سر تا پا در آب گرفت و از آن آب آشامید.

آنگاه هر کدامشان نزد ذوالقرنین برگشتند و ماهی به‌مراه داشتند ولی خضر ماهی به‌مراه نداشت وقتی که داستانش را پرسید خضر علیه‌السلام جریان را برای او تعریف کرد. ذوالقرنین پرسید: آیا از آب آشامیدنی؟ گفت: بلی، گفت: تو همان کسی هستی که برای این آفریده شده‌ای؛ به تو بشارت می‌دهم که تا نفخ صورت در حال غیبت از دیده‌ها زنده خواهی بود.

فعالیت‌های حضرت خضر

در مورد فعالیت‌هایی که از حضرت خضر علیه‌السلام قبل از مصاحبت با حضرت موسی علیه‌السلام صورت گرفته روایت و اخباری موجود نیست که دلالت کند خداوند دستور داده باشد که حضرت خضر علیه‌السلام فعالیت‌های خویش را برای مردم توضیح دهد، اما در مورد حضرت موسی علیه‌السلام که متوجه کارهای غیرعادی حضرت خضر علیه‌السلام گشت و به ایشان اعتراض نمود، حضرت خضر اعمال ظاهری خویش را - که در دیدگاه موسی علیه‌السلام منکر جلوه می‌نمود - توضیح داد و از واقعت آنها پرده برداشت.

حضرت خضر علیه‌السلام بعد از همراهی موسی علیه‌السلام تا زمان پیمبر اکرم (ص) کم و بیش در میان جامعه حضور نمیه مخفی دارد و هدایت بسیاری از مردم را در مراحل مختلف زندگی بعهده می‌گیرد. و در زمان پیمبر اکرم و ائمه اطهار علیه‌السلام حضور و ظهور حضرت خضر علیهم‌السلام در جامعه قدری پررنگتر و بیشتر می‌گردد.

در یک مجموعه‌نگری متوجه می‌شویم دوران حضرت خضر بصورت توجیه افعال خویش برای غیر خود بسیار

محدود بوده است و از غیر موارد تصریح شده اطلاعی در دست نیست. به عنوان مثال، صاحب اجتهاد در کتاب خویش می‌نویسد: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بنام ابن فضل از علت غیبت امام مهدی (عج) سوال می‌نماید و امام می‌فرماید: ما اجازه نداریم علت غیبت او را برای شما آشکار نمائیم. ابن فضل مجدداً سوال می‌کند: چه حکمتی در غیبت وجود دارد؟ امام می‌فرماید: حکمتی که در مورد غیبت‌های غیر امام مهدی علیه السلام هم وجود داشت. حکمت غیبت امام مهدی (عج) روشن نمی‌شود، مگر بعد از ظهور امام زمان (عج) کما اینکه وجه حکمت اعمال خضر - کشتن غلام، معیوب نمودن کشتی و درست نمودن دیوار - روشن نگشت تا زمانی که حضرت موسی و خضر علیهما السلام می‌خواستند از هم جدا شوند و سپس امام می‌فرماید این امر یعنی غیبت مهدی (عج) از کارهای الهی است و سری از اسرار خداوند است و غیبی از غیب خداوند است؛ هرگاه ما علم پیدا نمودیم که تمام افعال خداوند متعال را روی حکمت است گر چه حکمت آن افعال برای ما روشن نباشد. طبق روایت فوق مشخص می‌شود که در هر برهه‌ای نیاز

نیست علت و حکمت افعال الهی برای بندگان مشخص گردد.

مراحل حیات حضرت خضر

حیات حضرت خضر علیه السلام بطور کلی در سه مرحله می باشد.

۱- مرحله ای که حضرت خضر کاملاً پنهان بوده و بر احدی آشکار نگشته بود.

۲- آشکار شدن حضرت خضر علیه السلام برای انبیاء، پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام.

۳- کشف حضرت خضر بعد از ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) که به نحو ظهور کامل می باشد.

حضرت خضر و امام زمان علیه السلام:

نظر به اینکه خضر علیه السلام دارای علم لدنی است - از قضایا و باطن آنها اطلاع دارد - در دولت حضرت مهدی (عج) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مقام او با مقام سایر وزیران حضرت مهدی (عج) متفاوت است.

امام رضا علیه السلام در روایتی می فرمایند:

حضرت خضر هر سال در موسوم حج به مکه می-آید و تمام مناسک حج را انجام می‌دهند و در عرفات وقوف می‌کنند و برای مؤمنین دعا می‌کنند و خداوند بواسطه او تنهایی قائم ما حضرت مهدی (عج) را در زمان غیبتش برطرف می‌کند و او در زمان غیبت با حضرت مهدی مانوس و همراه است.^۱

برخی ملاقات‌های حضرت خضر نبی علیه السلام:

روزی حضرت علی علیه السلام روی منبر فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» قبل از اینکه مرا از دست بدهید از من سوال نمائید هر کس از جمعیت برمی‌خاست و سوالی می‌نمود و امام علیه السلام هم جواب او را می‌دادند و بار دیگر می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» این بار مردی برخاست و پرسید: یا امیرالمؤمنین علامت مومن در این زمان چیست؟ امام پاسخ دادند: «واجب خدواند متعال را بجا آورد و حرام او را ترک کند».

آن مرد گفت درست فرمودی یا امیرالمؤمنین و سپس ناپدید گشت! مردم در مسجد هر چند جستجو نمودند

اثری از او نیافتند حضرت علی علیه السلام تبسمی کردند و فرمودند «او برادرم خضر بود!»

امام محمد تقی علیه السلام فرمودند امیرالمؤمنین همراه با امام حسن در حالیکه به دست سلمان (ره) تکیه کرده بود آمدند تا وارد مسجدالحرام شدند و نشستند، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین سلام کرد، حضرت جوابش دادند نشست و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما می‌پرسم، اگر جواب گفتمی می‌دانم که آن مردم (غاصبان خلافت) درباره تو کاری انجام دادند که خود را محکوم ساختند و در دنیا و آخرت آسوده نیستند و اگر جواب نگفتمی تو هم با آنها برابری!»

او پرسید: «وقتی انسان می‌خوابد، روحش کجا می‌رود؟ چگونه است که انسان گاهی به یاد می‌آورد و گاهی فراموش می‌کند؟ چگونه می‌شود که بچه انسان مانند عموها و دایی‌هایش می‌شود؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: «ای ابامحمد جوابش را بده!» امام حسن علیه السلام جوابش را فرمودند. آن مرد گفت: «همواره گواهی می‌دهیم که شایسته پرستش جز خدا نیست، و

همواره گواهی می‌دهم که محمد (ص) رسول خدا است
و همواره گواهی می‌دهم که تو وصی و قائم به حجت او
هستی سپس اشاره به امام حسن (ع) کرد و گفت گواهی
می‌دهم که تو وصی او و قائم به حجت او هستی و گواهی
می‌دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم به
حجتش بعد از اوست و گواهی می‌دهم که علی بن الحسین
بعد از حسین قائم به امر امامت او است و گواهی می‌دهم
که محمد بن علی قائم به امر امامت علی بن الحسین است و
گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد قائم به امر امامت محمد
بن علی است گواهی می‌دهم که موسی بن جعفر قائم به
امر امامت جعفر بن محمد است و گواهی می‌دهم که علی بن
موسی قائم به امر امامت موسی بن جعفر است و گواهی
می‌دهم که محمد بن علی قائم به امر امامت علی بن موسی
است و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قائم به امر امامت
محمد بن علی است و گواهی می‌دهم که حسن بن علی قائم
به امر امامت علی بن محمد است و گواهی می‌دهم که
مردی از فرزندان حسین است که نباید کتیه و نام او برده
شود تا امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پیر کند در
حالی که از ستم پرشده است. و سلام و رحمت و برکات
خدا بر تو باد یا امیرالمؤمنین سپس برخاست و رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند حسن جان دنبالش برو! بین کجا می رود؟ حسن بن علی علیه السلام بیرون آمدند و فرمودند: «همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و رفت. سپس خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بازگشتم و به او خبر دادم فرمودند حسن جان او را می شناسی گفتم خدا و پیامبرش و امیرالمؤمنین داناترند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «او خضر علیه السلام است»^۱.

ملاقات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (ره)^۲

مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه در سال ۱۳۰۳ هجری قمری به سبب پیشامدی که در رابطه با ظل السلطان، حاکم اصفهان برای ایشان رخ داد و منجر به تنبیه حاکم از طریق تصرفات نفسانی گردید، از آن

۱. اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۲۵ زندگانی حضرت علی علیه السلام - الغیبه ص ۱۵۳

۲. مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به خودکی یکی از علمای بزرگ عصر حاضر است که در وصف و شرح ایشان کتابی به نام نشان از بی نشانها در دو جلد به چاپ رسیده است. قبر ایشان در صحن سقاخانه حضرت امام رضا علیه السلام است.

شهر رخت سفر بربست و در بیست و چهار سالگی به تنهایی از اصفهان خارج شدند و به عزم مشهد مقدس قدم به راه گذارند و این نخستین سفر ایشان به آن شهر منور بود که به قصد زیارت مرقد مطهر حضرت سلطان اولیاء علی بن موسی الرضا علیه آلافتاحیه و الثناء صورت پذیرفت. لیکن در همان روزهای اول سفر راه را گم می کنند و نزدیک غروب افتاد، در کوه و بیابان سرگردان می شوند. در این حال به ذیل عنایت حضرت ثامن الحجج علیه السلام متوسل می گردند و عرضه می دارند: مولای من! آگاهی که قصد زیارت تو را داشتم ولی در این وادی سرگردان شده ام تو را توانایی یاری و مددکاری من هست. از من دستگیری فرما. پس از دقایقی به خدمت با سعادت حضرت خضر علیه السلام تشرّف حاصل می کنند و به طریق ظاهر و باطن راهنمایی می شوند و در کمتر از چند دقیقه هجده فرسنگ باقی مانده تا کاشان را به مدد مولا طی می کنند و وارد آن شهر می شوند.^۱

ملاقاتهای عمومی

در قسمت‌های قبل آورده شد که حضرت خضر علیه السلام عمر جاودان دارند و در هر زمان به صورت دوست و آشنا به کمک درماندگان، بینوایان و گمشدگان می‌رود.

این اعتقاد در عامه مردم به ویژه مردم قدیم، وجود دارد که اگر کسی در هر زمانی با نیت پاک و صدق دل، «چهل روز قبل از اذان صبح» جلوی درب خانه خود را آب و جاروب کند، «حضرت خضر علیه السلام را ملاقات می‌کند» و می‌تواند به وسیله حضرت، گره کارش را بگشاید و مشکش را حل نماید. در کنار این اعتقاد داستانهای زیادی به وجود آمده است که نمی‌توان به آنها استناد کرد. اما وجود روستاها و محلات فراوان به نام حضرت خضر علیه السلام (مثل حضرآباد، خضرون، محله خضر، و...) بیانگر ریشه‌دار و گسترده بودن این اعتقاد است.

در کتب و اخبار رسیده، ملاقات‌های عمومی حضرت خضر علیه السلام بیشتر در مسجد سهله و مسجد صعصعه عنوان شده است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «در احادیث معتبره منقول است که مسجد سهله محل نزول خضر علیه السلام است و اخبار بسیار در کتب مزار و غیر آن مذکور است که جمعی از صلحا، آن حضرت را

در مسجد سهله و مسجد صعصعه و غیر آنها از اماکن مشرفه ملاقات کرده‌اند.»^۱

شباهت‌های حضرت خضر و امام زمان

علیه السلام

- ۱- عمر طولانی
- ۲- علم لدنی که از جانب خداوند به هر دو بزرگوار عطا شده است
- ۳- قضاوت و حکم کردن بدون نیاز به دلیل و بینة و با تکیه بر علم خود.
- ۴- ظهور و شرکت در حکومت آخرالزمان
- ۵- دستگیری از طالبان واقعی سیر و سلوک الی الله.
- ۶- جلوگیری از نزول مصیبت بر اهل زمین به عنوان حجت‌های خداوند.

چکیده مطالب

آنچه از مجموعه‌ی داستانها و احادیث و نقل قولهای عرفاء و اهل دل دست گیر مؤلف شده این است که

حضرت خضر علیه السلام در بین مردم و مانند آنها زندگی می‌کند با این تفاوت که از طرف خداوند مأموریت دارد برخی کارها را انجام دهد که اسباب و علل ظاهری آن برای بسیاری نامعلوم خواهد ماند و علاوه بر آن طالبان صادق و حقیقی سیر سلوک الی الله با تشرّف به محضر مبارک حضرت گره از مشکلات سلوکی خود می‌کشایند. به عبارت بهتر حضرت خضر یکی از مصادیق آیه مبارکه «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» می‌باشد اینگونه ملاقاتها برای اهل آن بسیار زیاد و همراه با معرفت و شناخت حضرت است که دیگران نه داستان این ملاقاتها را می‌شنوند و نه اهلیت آن را دارند که از اسرار و رازهای آشکار شده در این ملاقاتها مطالبی را بفهمند.

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه اشتر می‌چراند به نظر مؤلف دست‌گیری از طالبان صادق و وظیفه اصلی حضرت در جهان هستی می‌باشد. اینکه گاهی از برخی افراد شنیده می‌شود که ادعاهایی را مطرح می‌کنند نمی‌توان به آنها اعتماد کرد زیرا اگر قرار باشد استاد سیر الی الله روزی انسان شود باید از طرف خداوند تعیین شود و این خداوند حکیم و عالم به پنهان و آشکار پندگان است که استاد را مأمور رسیدگی به امور طالب

صادق می‌کند؛ اما آنها که طالب صادق نیستند و دنبال
 هوای نفس هستند قطعاً نمی‌توانند با خدا مکر و حيله
 نمایند و این است که گیر استاد غیر صادق می‌افتند. به
 عبادت بهتر «روزی طالب قلبی، استاد قلبی است.» پس
 بهترین راه برای تشرّف خدمت حضرت کسب لیاقت آن
 است که آنهم با صداقت و راستی و ترک معصیت الهی
 همراه است و نقل برخی ازکار و ختم‌ها جهت تشرّف
 خدمت حضرت از قول بزرگان علم و عرفان - در صورت
 صحت نقل و ناقل - باز هم نسخه‌ای است که برای افراد
 خاص پیچیده شده و انجام آنها برای عموم بعید است
 فایده‌ای داشته باشد؛ در ضمن تأثیر آنها بستگی کامل به
 شرایط روحی و معرفتی انجام دهنده دارد. اما ملاقاتها و
 دستگیری حضرت از عموم مردم غالباً بدون شناخت و
 معرفت مردم صورت می‌گیرد و از آنجا که در اینگونه
 موارد غالباً امور دنیایی و مادی مد نظر مردم است با
 حل آنها دیگری اثری از آنها التّهاب و شیفتگی جهت
 ملاقات حضرت در مردم دیده نمی‌شود و همین نشانه
 عدم حقیقی بودن طالب است. در ضمن چون این ملاقاتها
 بدون شناخت و معرفت است تصور طرف این است که
 حضرت خضر علیه السلام از وی دستگیری کرده در

حالی که ممکن است از اولیاء الهی و اوتاد و حتی برخی موارد مردم عادی باشند که خداوند به قلب او انداخته کار این بنده را انجام دهد و چون این طرف شناختی نسبت به حل کننده مشکل خود ندارد هر نسبتی که بدهد - مثلاً بگوید: امام زمان یا حضرت خضر مشکل مرا حل کرد - غیر قابل اعتماد است.

نماز حضرت خضر علیه السلام در شب جمعه:

مؤلف کتاب تا آنجا که اطلاع دارد و در آثار مکتوب یا غیر مکتوب بزرگان مطالعه کرده است عمل خاصی مانند نماز، اعتکاف و... جهت مسجد کوه خضر علیه السلام نیافته است. روایتی که در آن دستوری جهت اقامه‌ی نمازی به نام حضرت خضر وجود دارد در اینجا نقل می‌شود. بدیهی است این نماز اختصاصی به مسجد کوه خضر ندارد و می‌توان آن را به عنوان یک مستحب در هر مکانی اقامه کرد. اما خواندن این نماز به جهت تناسب با نام صاحب مسجد مناسبت دارد.

نماز حضرت خضر که در شب جمعه اقامه می‌شود چهار رکعت است، بعد از هر رکعت سلام داده و در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه آیه ذیل را می‌خواند:

وَذَالْتُنُونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فُوقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ.

بعد از نماز صد مرتبه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» گوید. پس از آن حاجتهای خود را بخواهد برآورده خواهد شد انشاءالله.^۱

فصل دوم:

کوه خضر و مسجد آن

مساجد و عبادتگاه‌ها:

بنابر احکام اسلامی عبادتگاه‌ها و مراکز نیایش مردم با خداوند - فارغ از اینکه مربوط به کدام آیین یا مذهب باشند - مورد احترام هستند و نگه داشتن حرمت آنها لازم است. در میان تمام عبادتگاه‌ها، مساجد دارای احترام بیشتر و احکام خاص می‌باشند. متون فقهی شیعه و عامه (که به اشتباه اهل سنت نامیده می‌شوند!) مباحث‌های فراوانی را در مورد آداب ساخت، نگهداری، کیفیت ورود و خروج و... پیرامون مساجد به خود اختصاص داده‌اند، که نشان دهند اوج اهتمام عالمان به مسئله مسجد و ساختن آن است.

اهمیت ساخت مسجد و رفت و آمد در آن آن‌چنان زیاد است که در قرآن و حدیث تأکیدهای فراوانی بر آن شده

است. خداوند در قرآن کریم درباره تعمیر مسجد و

حضور در آن چنین فرموده است:

إِنَّمَا يُعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

همانا مساجد خدا را کسانی تعمیر می کنند که ایمان به

خدا و روز قیامت داشته باشند.^۱

لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ.

مسجدی که از نخستین روز بر اساس تقوی ساخته

شده، سزاوار است که در آن مقیم باشی.^۲

همچنین در روایات از معصومین علیهم السلام

سفارشهای بسیاری درباره مسجد شده است که ما به

عنوان نمونه به چند حدیث اکتفا می کنیم:

قال رسول الله (ص):

كُونُوا فِي الدُّنْيَا ضِيَافًا وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتًا.

پیامبر خدا فرمود: در دنیا میهمان باشید و مساجد را

خانه خود قرار دهید.^۳

قال رسول الله (ص):

۱. (سوره توبه، آیه ۱۸)

۲. (سوره توبه، آیه ۱۰۸)

۳. (بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه ۳۵۱)

يَسُرُّ الْمَشَائِينَ إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ بِنُورِ سَاطِعِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ.
پیامبر خدا فرمود: مژده بده به کسانی که در تاریکی -
های شب به مساجد می‌روند به نوری که در روز قیامت
می‌درخشد.^۱

قال امام صادق (ع):

مَنْ بَنَى مَسْجِدًا بِنِي اللَّهِ لَهُ يَتَنَا فِي الْجَنَّةِ.

امام صادق فرمود: هر کس مسجدی را بنا کند، خداوند
برای او در بهشت خانه‌ای بنا می‌کند.^۲

به خاطر همین سفارش‌ها و تأکیدهاست که مسلمانان
در تمام بلاد اسلامی در هر محله و روستایی، مسجد بنا
کردند و هیچ محله‌ای نیست مگر اینکه یک یا چند مسجد
در آنجا وجود دارد. انبوهی مساجد مسلمانان، دلیل
روشنی بر اهتمام فوق‌العاده آنان بر تأسیس مسجد است.
به گفته یعقوبی، در بصره هفت هزار مسجد وجود
داشت.^۳

و نیز او می‌گوید: بغداد دارای سی هزار مسجد است.^۱
در قرون اولیه اسلامی بخصوص در عهد رسول گرامی

۱. (مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه ۳۶۳)

۲. (وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴۸۵)

۳. (البلدان، ترجمه فارسی، صفحه ۱۴۱)

اسلام (ص) مسجد مرکز همه گونه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و حتی نظامی بشمار می‌رفت، و می‌توان گفت که مسجد قلب تپنده جامعه اسلامی بود.

از یک سو دادگاهها در مسجد تشکیل می‌شد و مسائل حقوقی و کیفری مردم در مسجد به داوری گذاشته می‌شد و از دیگر سو به عنوان یک مرکز نظامی، در امور مربوط به جنگ و سازماندهی ارتش اسلام و طراحی نقشه‌های نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ از سوی دیگر مسجد مرکز دید و بازدیدها و ملاقاتها و محل تجمع مؤمنان و جایی برای مشورتها و تصمیم‌گیریها بود.

همچنین مسجد مکانی برای فراگیری علوم و آموزشهای گوناگون مورد نیاز جامعه اسلامی بود. در مسجد علاوه بر بیان احکام و مسائل فقهی و تفسیر قرآن، اصول عقائد اسلامی و حتی بحثهای ادبی و عقلی مورد مذاکره قرار می‌گرفت.

مسلمانان در طول تاریخ به ساختمان مساجد نیز اهمیت خاصی داده‌اند و گاهی با ساختن یک مسجد شاهکار بزرگ معماری عصر را به وجود آورده‌اند.

در مساجد تجلی انواع هنرهای اسلامی را می‌توان دید، مسجد نموداری از هنر معماری و کاشی کاری و نقاشی و خطاطی و گچ بری و آئینه کاری و منبت کاری و صنایع دستی و دیگر انواع هنرها که در قندیل‌ها و فرشها و پرده‌ها و ظرفها و شمعدانی‌ها به کار رفته است می‌باشد، و می‌توان گفت: مسجد نمایشگاه جامعی از هنرهای اسلامی است.

بعضی از مساجد از لحاظ معنوی خصوصیتی دارند که مساجد دیگر فاقد آن هستند، مثلاً خاطره مهمی را به یاد می‌آورند یا به وسیله دستور عزیزی و ولی از اولیاء خدا ساخته شده‌اند که همین امر موجب عظمت آن مسجد و توجه ویژه مسلمانان به آن شده است مانند مسجد الحرام که پایگاه توحید و محل انجام مناسک عظیم حج است و یا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه که یادآور خاطره خطیر پیامبر بزرگوار اسلام است و هم محل دفن پیکر پاک آن بزرگوار است، و همچنین مسجد الاقصی و یا مسجد کوفه و مسجد سهله و مسجد جمکران و مسجد پراثا که هر کدام دارای خاطره‌ها و سوابق درخشان تاریخی است.

احکام مساجد از رساله امام خمینی (ره)

مسأله ۹۰۰- نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند. و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند، مگر آنکه واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد.

مسأله ۹۰۱- اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی اگر بی احترامی به مسجد باشد بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۰۲- اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست باید آنجا را بکنند، یا اگر خرابی زیاد لازم نمی آید خراب نمایند، و هزینه پرکردن چاله و تعمیر خرابی بر کسی است که مسجد را نجس کرده است و بر اشخاصی که برای تطهیر مسجد جایی از آن را کنند، یا قسمتی از آن را خراب نمودند، پرکردن جایی که کنده اند، و ساختن جایی که خراب کرده اند واجب نیست. ولی اگر آنکس که نجس کرده بکند یا خراب کند در صورت امکان باید پر کند و تعمیر نماید.

مسأله ۹۰۳- اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند، که دیگر به آن مسجد نگویند باز هم احتیاط واجب نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است.

مسأله ۹۰۴- نجس کردن حرم امامان علیهم السلام حرام است. و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه آن بی-احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آنرا تطهیر کنند.

مسأله ۹۰۵- اگر حصیر مسجد نجس شود، بنا بر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند ولی چنانچه بوسیله آب کشیدن، خراب می شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آن را ببرند و اگر کسی که نجس کرده ببرد باید خودش اصلاح کند.

مسأله ۹۰۶- بردن عین نجس مانند خون در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است، و همچنین بردن چیزی که نجس شده، در صورتی که بی احترامی به مسجد باشد حرام است.

مسأله ۹۰۷- اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن

ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند
و مانع نماز نشود اشکال ندارد.

مسئله ۹۰۸- بنا بر احتیاط واجب مسجد را به طلا نباید
زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهایی که مثل
انسان و حیوان روح دارد در مسجد نقش کنند. و نقاشی
چیزهای که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسئله ۹۰۹- اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن
را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

مسئله ۹۱۰- فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر
مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را
صرف تعمیر همان مسجد کنند. و چنانچه به درد آن
مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر صرف شود. ولی اگر
به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، می‌توانند آن را
بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان
مسجد و گرنه تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسئله ۹۱۱- ساختن مسجد و تعمیر مسجدهای که
نزدیک به خرابی می‌باشند مستحب است و اگر مسجد
طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن
را خراب کنند و دوباره بسازند بلکه می‌توانند مسجدهای را

که خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۱۲- تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است، و کسی که می‌خواهد مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را واریسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

مسأله ۹۱۳- وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۱۴- خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است. و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و گمشده‌ای را طلب کند

و صدای خود را بلند کند ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۱۵- راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند مکروه است به مسجد برود.^۱

مساجد خاص:

در این میان برخی مساجد به جهتی خاص مانند بنا شدن به دست اولیاء الهی دارای احترامی بیشتر و مورد اقبال فراوان مردم می‌باشند.

هدف این نوشته، بالا بردن اعتماد و اقبال شما به مسجد کوه خضر نیست، زیرا این مسجد بر فرض اگر هیچ نوع روایتی پیرامونش نبود و هیچ یک از اولیاء الهی هم در آن بیتوته نمی‌کردند باز هم مکان مقدس و قابل احترامی است زیرا مسجد است و مساجد جدای تمام مسائل، دارای احترام خاص می‌باشند. و چنانچه تا به حال از وجود این مکان مقدس بی‌اطلاع بوده‌ایم دلیل بر عدم وجود این مکان و یا ساختگی بودن و امروزی بودن آن نیست. چه بسیارند مکانهایی که از جهت معنوی فوق

العادگی دارند و محل رفت و آمد خواص اولیاء الهی می-
باشند در حالیکه توده مردم از آن بی اطلاع هستند.

اما شهرت کوه مقدس حضرت خضر نبی علیه السلام و
مسجد آن در چند سال اخیر و اقبال عموم مردم به این
مکان مقدس علاوه بر تأثیر فوق العاده حضور بزرگان
اهل معنا و اولیاء الهی در این مکان چند عامل ظاهری
دیگر نیز دارد:

- (الف) واقع شدن این مکان در کنار محل سکونت مردم
- (ب) اطلاع رسانی بیشتر توسط و مراکزی مانند ادراه
اوقاف، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و...
- (ج) دفن ۱۴ شهید گمنام دفاع مقدس در دامنه کوه.
- (د) چاپ و نشر کتب و جزوات گوناگون پیرامون این
مکان مقدس

کوه خضر در روایتی از امیر المؤمنین علیه-
السلام:

در خلاصه البلدان این حدیث مذکور است از کتاب
مونس الحزین از تألیفات شیخ صدوق با استناد صحیح و
معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند:

« ای پسر یمانی در اول ظهور خروج نماید قائم آل محمد از شهری که آن را قم می‌گویند و مردم را دعوت کند به حق و همه خلائق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعداء پوشیده و مخفی باشد بیرون آید و وحوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابند و چشمه آب حیات از آن شهر ظاهر شود، آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آب چشمه‌ها منفجر شود و از آن موضع رایت حق ظاهر شود و میراث جمله انبیاء بر پشت زمین به آن باشد، ای پسر یمانی این زمین مقدسه است که پاک است از تمام لوثها و از خدای تعالی درخواست، که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب شده و حشر و نشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند، بعد از اینکه بنای قصر محبوس بوده باشد و آن قصر از صاحب شهرت ملک روم باشد و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را آورند و قربان کنند و بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین اثر نور حق ساطع شود و از این زمین رائحه و بوی مشک شنوند، حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد و بناها و آسیابها بر این زمین شود و منازل

و مواضع زمینهای اینجا عالی و گرانبها گردد که چندان زمین که پوست گاوی باشد به پانصد دینار بدهند و عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد و **وایت وی بر این کوه سفید بزنند** به نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید نزدیک آنجا که آتشیخانه گبران بود و حضرت امام سقفی از زر بسته باشد و بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش گردش نماید و منطق آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبری و وصی و نام هر مؤمنی و موحدی.^۱

شرح و تفسیر حدیث

۱. انوارالمشعشعین، شیخ محمد علی بن حسین بن علی بن بهاءالدین نایینی قمی جلد ۱ ص ۱۹۷ (این کتاب سه جلد می باشد که توسط مرحوم آیت العظمی مرعشی نجفی از روی نسخه خطی آن تصحیح و چاپ شده است. مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی مؤلف را تاریخ نگاری «ثقه» و «امین» دانسته است که در سال ۱۳۳۵ هـ. ق فوت نموده است و قبر او در قبرستان شیخان نزدیک مقبره مرحوم میرزای قمی (ره) است.)

تفسیر حدیث فوق توسط مرحوم شیخ محمدعلی نایینی قمی مؤلف کتاب انوار المشعشعین که قریب به صد سال قبل رحلت نموده‌اند و مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره) ایشان را مورخی ثقة و امین می‌دانند. مؤلف محترم در رابطه با مسجد کوه خضر چنین نگاشته‌اند:

«مراد از این کوه سفید که حضرت امیر علیه‌السلام خیر می‌دهد که رایت حضرت حجت (عج) را بر او زنند، همین کوهی است که مشهور است در قم به کوه خضر، زیرا کوهی که سفید باشد، و نزدیکی ده جکران باشد، به غیر آن نیست، هر چند شنیده‌ایم که پشت آن کوهها دیگر که نزدیک جکران‌اند یک کوه دیگر هم هست که سفید است، لکن علی‌الظاهر که نظر کنی کوه دیگر به این نشانی غیر از کوه خضر به نظر نیاید. و بنا براین، چنین معلوم می‌شود که این کوه خضر یک امتیاز دارد از سایر کوههایی که در آنجا هستند، زیرا که در بالای آن مسجد کوچکی ساخته‌اند، و بقعه دیگر هم ساخته‌اند، و عمل قدمای اهل قم کشف از آن کند که یک نوع امتیاز و شرافتی دارد از سایر کوههای دیگر.

مطلب دیگر آنکه از قدیم تا به حال رسم بوده که بسیاری از مردم اهل قم می‌روند در بالای آن کوه، و از

بعضی شنیده‌ایم که آن را کوه خضر می‌گویند، به سبب آنکه حضرت خضر پیغمبر علیه‌السلام را در بالای آن دیده‌اند.

کسی نذر کرده بود که (اگر) خداوند عالم حاجتش را برآورد، برای آن کوه پله بسازد، که مردم به آسانی بالا بروند. حاجتش برآورده شد و پله‌ها را ساخت.

تاریخچه ساخت مسجد کوه خضر:

گرچه تاریخ بنای اصلی مسجد بر فراز کوه خضر علیه‌السلام مربوط به صدها سال قبل می‌باشد، اما بر اساس تحقیقات انجام گرفته اجمالاً در این دو قرن اخیر در دو مقطع تاریخی نسبت به بازسازی، مرمت و توسعه مسجد مذکور اقدامات قابل توجهی معمول گردیده است.

مرحله اول مربوط می‌شود به حدود یکصد و پنجاه سال قبل، که این امر توسط نیکوکار معروف حاج میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم در سالهای ۱۲۷۰ هـ ق به بعد انجام گرفته، از ایشان آثار خیر متعددی در قم بر جای مانده و حداقل چهار مکان مقدس را بازسازی نموده که عبارت است از: ۱- حرم مطهر حضرت معصومه (س) بخصوص صحن شرقی حرم مطهر که معروف به (صحن

اتابکی) است ۲- صحن امامزاده شاه حمزه واقع در
خیابان آذر ۳- قسمتی از مسجد مقدس جمکران ۴-
مسجد مقدس کوه خضر^۱

دومین مرحله توسعه ساختمان مسجد و قضااسازی
اطراف کوه خضر نبی از سال ۱۳۷۰ هجری شمسی با
پیگیری مدیر کل وقت سازمان اوقاف و امور خیریه قم
آغاز گردید که با دفن ۱۴ شهید گمنام دفاع مقدس در
دامنه کوه و توجه بیشتر برخی از ارگانها مانند سپاه
پاسداران و نیروی مقاومت بسیج و شهرداری آبادانی و
شهرت کوه خضر نبی علیه السلام روز به روز بیشتر
می شود. البته با افتتاح جاده در حال احداث از مسجد
مقدس جمکران به کوه خضر نبی علیه السلام علاوه بر
کاهش قابل توجه بار ترافیک شهری و اطراف مقدس
جمکران سرعت رونق و پیشرفت مسجد کوه خضر نبی
بسیار بیشتر خواهد شد.

۱. بنا به نقل آقای کو خضری و کتاب انوار المشعشعین جلد ۱ صفح ۴۳۷ به نقل از کتاب کوه خضر

فصل سوم

داستانهایی از گوه خضر نبی

داستان شماره ۱

عنایت حضرت زهرا علیه السلام

جناب آقای معین گفتند: مرحوم آقای حسنی برایم نقل کردند:

زمانی که آقای مجتهدی در کوه خضر نزدیک مسجد جمکران بتوته کرده بودند، یک روز با آقای مصطفوی قرار گذاشتیم ناهار را در خدمت آقا بخوریم، لذا ابتدا با ماشین به سمت کوه خضر رفتیم تا از آقا بپرسیم چه غذایی میل دارند که آن را تهیه کنیم و در خدمتشان باشیم.

وقتی به اتاقی که در کوه خضر قرار داشت وارد شدیم، ایشان بی مقدمه فرمودند: امروز همگی ناهار را میهمان حضرت زهرا علیها السلام هستیم و ساکت شدند، ما هم دیگر حرفی نزده و نشستیم، نزدیکی ظهر یک مرتبه رنگ رخسار آقای مجتهدی برافروخته و قرمز شد و از

جا برخاسته و خیلی مؤدب به طرف درب اتاق رفتند و بشقابهایی از غذا را - که بخار از آن برمیخواست - از بین هوا و زمین می گرفتند و به ما می دادند!

معلوم نبود چه کسی این غذاها را به ایشان می دهد؟!
 آنگاه با ادب خاصی تشکر کرده و نزد ما آمدند.

بسیار متعجب و بهت زده شده بودیم ولی جرأت حرف زدن نداشتیم!!

آنگاه آقای مجتهدی فرمودند: امروز ناهار ما را حضرت زهرا علیهاالسلام مرحمت فرمودند و میهمان ایشان هستیم. سپس غذا را که چلوکباب بسیار لذیذی بود در خدمت ایشان میل کرده و مرخص شدیم.^۱

داستان شماره ۲۰

لحظه به لحظه در انتظار فرج

جناب آقای محمد علی مجتهدی تعریف کردند: مرحوم آقا ابوالفضل قهوه چی پیرمردی متقی و با صفا و اهل توسل بود و از جمله کسانی به شمار می رفت که علاقه و

۱. لاله ای از ملکوت، حمید سفیدآیین، چاپ دوم، نشر مهر قائم، ص ۲۰۰

ارادت شدیدی به آقای مجتهدی داشت و آقا هم به خاطر پاکدامنی و سادگیش شدیداً به او محبت داشتند.

آقا ابوالفضل تعریف می‌کرد در ایام ماه مبارک رمضان که آقای مجتهدی در کوه خضر بیتوته کرده بودند شبی بعد از افطار به خاطر دیدنشان راهی کوه شدم.

هنگامی که به ایشان رسیدم دیدم بیرون از محوطه‌ی اتاقی که در کوه خضر است نشسته‌اند و مشغول نغمه-سرایبی و سیر و صفا، و توسل به حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) هستند، من نیز که عاشق و شیفته‌ی حضرت بودم با دیدن آن حال عجیب و غریب و توسل ایشان به حضرت، منقلب شدم و بسیار گریستم در حالی که پیوسته حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را صدا می‌کردم. در همین حال یک مرتبه آقای مجتهدی خطاب به من فرمودند: آقا ابوالفضل بس است دیگر! آیا چشم حضرت بین داری؟! و اشاره‌ای به سوی ماه کرده و فرمودند: اگر چشمش را داری ببین!!

آن شب قرص ماه کامل بود هنگامی که به آن نظر کردم؛ جمال دلربای حضرت مهدی (روحی فداه) را با یک حالت نیم خیز مثل کسی که می‌خواهد برخیزد زیارت

کردم، در حالی که با یک دست ذوالفقار! و با دست دیگر غلاف آن را گرفته و کمی آن را از غلاف بیرون کشیده بودند.

داستان شماره ۳

فرزند شما را میان زمین و آسمان گرفتند:

مرحوم حاج حسین آقا مصطفوی برای من تعریف کردند:

به هنگام بیتوته آقا مجتهدی در کوه خضر که چهل روز به طول کشید، روزی از روزها به اتفاق مرحوم حاج مرشد و مرحوم حسنی طباطبایی و دومین پسرم رضا که شش سال بیشتر نداشت به دیدار آن مرد خدا شتافتم. مسیر کوه خضر، مسیری ناهموار بود و عبور از آن بایستی با ملاحظه و احتیاط صورت می‌گرفت به هنگام بازگشت، پسر خرد سالم پایش لغزید و از دامنه کوه به پایین پرتاب شد. فاصله به اندازه‌ای زیاد بود که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که او زنده مانده باشد. در این اثنا

مشاهده کردیم که آقای مجتهدی به سرعت از سراشیپی
 ناهموار کوه عبور می‌کنند. تا بر بالین فرزندم حاضر
 شوند.

ما نیز پس از مدتی خود را به پایین کوه رسانیدیم. آن
 مرد خدا فرزند مرا در جوی آبی که در پایین کوه جریان
 داشت شست و شو داده و در زیر عبای خود گرفته بود.
 اضطراب و دلهره‌ای که از این حادثه بر وجود من و
 دوستانم مستولی شده بود در سخن نمی‌گنجید. لب‌های
 آن ولیّ خدا به زکری مترنّم بود و آرامش عجیبی داشت.
 پس از گذشت حدود نیم ساعت، او را از زیر عبای خود
 بیرون آوردند و به من تحویل دادند و گفتند:

آقا جان! سالم سالم است! حتی خراش کوچکی هم
 برنداشته است! فرزند شما را در میان آسمان و زمین
 گرفتند و خطر را از او دور کردند.

آن مرد خدا راست می‌گفت، فرزندم شروع به دویدن
 کرد! انگار که هیچ حادثه‌ای برای او پیش نیامده است! و
 من که شدیداً منقلب شده بودم، این بیت را زمزمه می-
 کردم و خدای را سپاس می‌گفتم:

گرنگهدار من آنست که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد!

داستان شماره ۴

آقای مجتهدی در عرصه‌ی مراقبه

هنگامی که یکی از بیتوته‌های آقای مجتهدی به مدت چهل روز در کوه خضر به اتمام می‌رسد دوستان ایشان در نزدیک حرم مطهر حضرت معصومه علیه‌السلام جمع می‌شوند تا ایشان تشریف بیاورند و با آقا ملاقات نمایند. لازم به ذکر آنکه فاصله‌ی حرم تا کوه خزر حدود ده کیلومتر است.

وقتی آقای مجتهدی با پای پیاده از کوه به آن منزل تشریف آوردند چند دقیقه‌ای استراحت نموده، جهت تجدید وضو به حیاط رفتند و بعد از اینکه وضو گرفتند به جهتی دستمال خود را از جیب بیرون آوردند که ناگهان متوجه شدند مورچه‌ای در بین دستمال سرگردان است.

با مشاهده‌ی این مورچه آقا به شدت ناراحت و متقلب شده و به دوستان گفتند: من باید این مورچه را به کوه خضر برگردانم. الآن خانواده و دوستانش در آنجا حیرانند و به دنبال او می‌گردند!

آنها به آقا گفتند اجازه دهید ما آن را به کوه برمی گردانیم، شما تازه رسیده‌اید و خسته هستید. آقا فرمودند: خیر باید خودم آن را برگردانم.

مجدداً دوستان گفتند: پس اجازه دهید شما را با ماشین به کوه ببریم. آقا فرمودند: خیر، جعفر باید این مورچه را با پای پیاده به مأوایش بازگرداند تا دیگر این گونه غافل نباشد و مخلوقی را آواره نکند. آنگاه با پای پیاده مورچه را به مأوایش در کوه خضر برده و مجدداً با پای پیاده بازگشتند.^۱

رهرو وادی عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم^۲

داستان شماره ۵

مجلس انیس

جناب آقای محمد علی مجاهدی می فرمودند: آقای میرزا ابوالفضل قهوه‌چی حکایت کرد: در ایامی که آقای مجتهدی در کوه خضر بیتوته کرده بودند به جهت دیدارشان به کوه رفتم، از فاصله‌ی دوری صدای دلکش

۱. لاله‌ای از ملکوت، ص ۲۴۱

۲. خواجه حافظ شیرازی

ایشان که مشغول توپل و سیر و صفا بودند. به گوش می‌رسید! با شنیدن آن نغمه‌ی داوودی سریع‌تر به طرف بالا حرکت کردم، هر چه نزدیک می‌شدم از شنیدن آن صدای دلربا زانوهایم سست‌تر می‌شد! به طوری که می‌خواستم همانجا نشسته و فقط صدای زیبای ایشان را بشنوم...

بالاخره به هر زحمتی بود خود را به بالای کوه رسانده و حدود پنجاه متری با ایشان فاصله نداشتم که با تعجب فراوان مشاهده کردم تعدادی مار و عقرب و حیوانات وحشی به دور آقا حلقه زده و با یک حیرت و مستی خاصی به صدای ایشان گوش جان سپرده‌اند!! آقای مجتهدی هم با یک حال خراباتی شش‌دانگ مشغول نغمه‌سرایی بوده و گویی که اصلاً در آنجا حضور نداشتند!

با مشاهده‌ی آن صحنه، بسیار متقلب شدم و به جهت اینکه مجلس انس آنها را به هم نزده باشم بیش از آن جلو نرفته و از همانجا بازگشتم!

روز و شب با تو بودم هوس است بی تو بودن، نبودم هوس است

از دو لعلت چو موسی عمران / آن ترانی شنودم هوس است

گری بخراب اندر آیم همه شب
 تا قیامت غنودنم هوس است
 چو صراحی ز غایت مستی
 سر بیای تو سو دنم هوس است
 از کف ساقیان گل رخسار
 ساغر می ریودنم هوس است
 سر دل خود ز عالم لاهوت
 فتح بابی نمودنم هوس است
 در خم زلفت از پریشانی
 عقده‌ی دل گشودنم هوس است
 از دل خود ز هستی موهوم
 زنگ کثرت زدودنم هوس است
 «خرما» همچو خواجه‌ی شیراز
 شعر شیوا سرودنم هوس است

داستان شماره ۶

شما زودتر از بقیه به مشهد می‌رسید

جناب آقای احمد میرزا هاشم‌زاده نقل کردند: جناب
 حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمود قریشی که در
 یاری و کمک به خانواده‌های بی‌سرپرست و از دوستان
 آقای مجتهدی بودند گفتند: شبی با آقای مجتهدی در کوه
 خضر بودیم، ایشان به من فرمودند: آقای قریشی، آیا
 صدای زکر کوه را می‌شنوید؟

۱. میرزا علی اکبر خرم‌فروزی، در مدح آقای مجتهدی، این شعر در جواب شعر (حال دل با تو گفتم

هوس است) جناب حافظ سروده است که در کنگره جهانی حافظ مقام اول را کسب نموده است.

عرض کردم خیر آقا جان، ایشان دست مبارکش را
نزدیک گوشم آورده و من در کمال تعجب و شگفتی
صدای « لا اله الا الله » گفتن کوه را شنیدم!!

بنده تا آن هنگام، ایشان را به این صورت نمی‌شناختم
و از آن به بعد ساعات‌های فراغت به منزلشان رفته و
خدمتگزاری می‌کردم و از میهمان‌ها و مراجعینی که به
آنجا می‌آمدند، پذیرایی می‌نمودم.

در آن ایام یکی از علمای قم از دنیا رفت، او وصیت
کرده بود که پیکرش را به مشهد مقدس ببرند و در آنجا
دفن کنند، و بیست نفر از طلاب را با هزینه خودش همراه
جنازه به مشهد ببرند. بنده هم یکی از بیست نفری
بودم که قرار بود همراه جنازه به مشهد مشرف شوم اما
یک روز قبل از رفتن، اسم مرا از آن لیست خط زدند!

هنگامی که علت آن را سؤال کردم، در جواب گفتند:
شما با صوفی‌ها رفت و آمد دارید و منظورشان از
صوفی آقای مجتهدی بود!!

از این جسارت که به آن بزرگوار شد و همچنین
محرومیت از زیارت حضرت رضا علیه السلام بسیار
دلگیر و ناراحت شدم و از شدت ناراحتی با حالتی
پریشان خدمت آقای مجتهدی رفتم. وقتی ایشان مرا به

این حالت دیدند، فرمودند: آقای قریشی شما را گرفته و ناراحت می بینم.

ناگهان به گریه افتادم و قضیه را برایشان نقل کردم. آقا فرمودند: غصه نخورید، شما زودتر از آنها به مشهد مشرف می شوید.

با خودم گفتم چگونه آقا می فرمایند تو زودتر به مشهد مشرف می شوی و حال آنکه فردا جنازه را با بیست نفر به مشهد می برند! در این هنگام آقای شربت اوقلی که از حمله داران متشخص در تهران بودند، به دیدن آقای مجتهدی آمدند، و در کنار ایشان نشستند، آقا شروع به گفتن مطالبی برای آقای شربت اوقلی کردند و ایشان در حالی که به من نگاه می کردند، می گفتند: درست است، درست است و فوراً یک بلیط رفت و برگشت هواپیما با مقداری پول، جهت مخارج سفر به من داده و گفتند شما به نیابت به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوید، و بعد از مدت کوتاهی رفتند.

بعد از اینکه ایشان رفتند، آقا به من فرمودند: نگفتم شما زودتر از آنها به مشهد می روید. و همان طوری که آقای مجتهدی فرموده بودند، بنده زودتر از آنها به مشهد مقدس رسیدم و در آن سفر به عنایات و کرامات ایشان،

حضرت ثامن الحجج علیه السلام را در حرم مطهر زیارت نمودم.^۱

داستان شماره ۷

راهنمایی در مسجد جمکران

جناب آقای رضا بیگدلی نقل کردند: روحانی فاضل و جلیل القدری که حدود پنجاه سال داشت جهت دیدن آقای مجتهدی درب منزل ایشان آمده بود، به آقای عرض کردم شخصی روحانی می خواهد خدمت شما برسد.

فرمودند: بگویید داخل شود.

کمی بعد از اینکه آن شخص داخل گردید و چای میل نمود، از ایشان پرسیدم:

علت آشنایی شما با آقا چه بوده است؟

گفتند: چند سال قبل که اطراف مسجد جمکران بیابان بود و جاده‌ی کنونی نبود مسیر مسجد از کنار کوه خضر و دو برادران می گذشت. در آن ایام پیوسته با دوستان به مسجد جمکران مشرف می شدم، یک مرتبه که همراه چند

نفر از دوستان با مقداری اسباب و اثاثیه به طرف مسجد به راه افتادیم به علت تاریکی شب، راه را گم کرده و در بیابان سرگردان شدیم و به جای اینکه به مسجد جمکران برسیم از کوه خضر سردر آوردیم!

راهی که آمده بودیم گل آلود بود به طوری که تا میچ، پا به گل فرو می رفت، بسیار خسته شده بودیم، در آن حالت خستگی و ناراحتی به حضرت عرض کردم: آقا جان اگر نمی خواهید ما به مسجد باییم لا اقل یک نفر را بفرستید تا ما را از اینجا نجات داده و به شهر برساند.

طولی نکشید که شبخ سفیدی از دور نمایان شد و نزد ما آمد، شخصی بود با لباس بلند و سفید، با هیبت و عظمتی خاص، بعد از احوال پرسسی تمام اسباب و اثاثیه‌ی ما را به دوش گرفت و گفت: آقا جان همراه من بیایید و به راه افتاد!

ما هم به دنبال او رفتیم، چند قدمی بیشتر نرفته بودیم که به مسجد جمکران رسیدیم! در آن هنگام ایشان اسباب و اثاثیه را بر زمین گذاشتند، فوراً گلیمی انداخته و سفره را پهن نمودند و غذا را آماده کردند، گویا از اسباب و اثاثیه‌ی ما کاملاً با خبر بودند!! و حتی چای را هم دم کردند، آنگاه تعارف کردند و گفتند بفرمایید.

من عرض کردم آقا جان خودتان بفرمایید با هم چند
لقمه غذا بخوریم.

فرمودند من باید بروم، مأموریتم از طرف حضرت تا
همین جا بود، سپس خداحافظی کرده و رفتند!!
همه‌ی ما شگفت‌زده شده بودیم که ایشان چه کسی
بودند؟! وقتی از بعضی افراد نام و نشان را سؤال کردیم،
گفتند ایشان آقای مجتهدی بوده‌اند.

از آن روز با ایشان آشنا شدم و گاه به جهت دیدار و
استفاضه خدمتشان می‌آیم.^۱

داستان شماره ۸

ذکر گفتن با افعی

جناب آقای محمد علی مجاهدی نقل کردند: آقای میرزا
ابوالفضل قهوه‌چی گفتند: روزی به دیدن آقای مجتهدی
که در کوه خضر نزدیک مسجد جمکران، بیتوته کرده
بودند رفتم، هنگامی که خدمت ایشان رسیدم، در عین

ناباوری دیدم یک افعی به دور ایشان حلقه زده و سرش
روبروی صورت آقا است!!

من که وحشت زده و مضطرب شده بودم می خواستم،
کاری بکنم و آن حیوان را از ایشان دور کنم، اما آقا که
مشغول ذکر بودند، با اشاره به من فهماند که ساکت و
آرام باشم، من هم ساکت شده و با اضطراب شدیدی
مشغول تماشای این صحنه شدم! تا اینکه ذکر آقا تمام
شد.

در این هنگام ایشان یک مغز بادام به آن افعی دادند تا
از دور ایشان باز شد و به سوراخی که در همان نزدیکی
بود خزید!!

من که از این صحنه بسیار شگفت زده شده بودم
جویای ماجرا شدم.

آقای مجتهدی فرمودند: روز اول که به اینجا آمدم و به
ذکر مشغول شدم، یک مرتبه دیدم این افعی آمد و به دور
من پیچید!

ابتدا فکر کردم لحظات آخر عمرم فرا رسیده است،
ولی دیدم این افعی با من هم کلام شده و ازکاری را که
می گویم او هم تکرار می کند.

در هیم حین باطناً به من قهماندند که در این مدت
اینجا هستم، غذای او به عهده‌ی من است و باید به او مغز
بادام بدهم.

عصر همان روز یکی از دوستان که به دیدنم آمده
بود، برایم یک بسته مغز بادام پوست کنده به همراه
آورده بد، و از آن روز به بعد، هر روز که مشغول ذکر
می‌شوم، این افعی به هیمن صورت که مشاهده کردید،
می‌آید و همراه من ذکر می‌گوید، و بعد از خاتمه، مغز
بادامی به او می‌دهم آنگاه به سوراخ خود می‌خزد.^۱

داستان شماره ۹

شنیدن ذکر جمادات

جناب آقای محمد علی مجاهدی حکایت کردند: زمانی
که آقای مجتهدی به قم آمده بودند اُنس عجیبی به کوه
خضر و مسجد چمکران داشتند تا اینکه در یکی از سال‌ها
تصمیم گرفتند یک اربعین، ده روز قبل از ماه مبارک
رمضان تا آخر ماه، در کوه خضر بی‌توته کنند.

در آن ایام دوستان آقا کمتر توفیق زیارت ایشان را پیدا می‌کردند مگر افراد نادری چون مرحوم حاج میرزا تقی زرگری که از اوتاد و ابدال و بسیار مورد محبت آقای مجتهدی بودند.

مرحوم حاج تقی می‌گفتند: یک روز چند نان مخصوص (کسمه) برای آقای مجتهدی تهیه کرده و قبل از افطار به طرف کوه خضر به راه افتاد، در آن موقع جاده‌ی قدیم کوه به صورت خاکریز و ماریچ بود و بالا رفتن از آن بسیار سخت و دشوار، مخصوصاً برای افراد مسنی چون من.

بعد از اینکه مقدار کمی از راه طی کردم پاهایم توان خود را از دست داده و اصلاً نمی‌توانستم قدمی بردارم، کمی بر روی زمین نشستم، آنگاه تصمیم گرفتم برگردم، چون راه باقی مانده تا محل بیتوته‌ی آقای مجتهدی خیلی بیشتر از راهی بود که طی کرده بودم. در این فکر بودم که ناگهان شنیدم آقای مجتهدی با صدای بلند فریاد می‌زنند: «آقا میرزا تقی! یا علی بگو، یک یا علی بگو و بالا بیا!»

با کمال تعجب به اطراف خود نظر کردم ولی کسی را ندیده و مشکوک شدم!!

در این موقع مجدداً صدای آقا به گوشم رسید که فریاد می‌زدند: «آقا میرزا تقی! از مولا مدد بگیر، یک یا علی! بگو و بالا بیا.»

فاصله‌ی من با ایشان خیلی زیاد بود ولی مرا باطناً دیده بودند و صدا می‌زدند، به هر حال بنا بر فرمایش ایشان یک یا علی! گفتم که برخیزم، یک مرتبه متوجه شدم گویا دو نفر زیر شانسه‌هایم را گرفته‌اند و چند لحظه بیشتر طول نکشید که نزد ایشان بودم!

سپس آن مرد خدا با کمی از همان نان مخصوص افطار کردند و با هم مشغول به صحبت شدیم، از جمله به ایشان عرض کردم: اینکه می‌گویند ذرات عالم همه «لااله الا الله» می‌گویند، در این موقع هنوز کلام تمام نشده بود که فرمودند: آقا جان «می‌گویند» خیر، همین الآن مشغول به گفتن هستند، بشنوید آقا میرزا! هنگامی که به اطراف نگاه کردم، کوه و سنگ و زمین و آسمان و دشت و دمن را یکپارچه در ذکر «لااله الا الله» دیدم که با شنیدن آن طاقت نیاوردم و بیهوش شدم!

داستان شماره ۱۰

امام زمان فرزند تو را شفا دادند نه من
 در چهل روزی که حضرت آقای مجتهدی در کوه
 خضر - نزدیک روستای جمکران قم - بیتوته داشتند،
 کرامات بسیاری از ایشان به منصفه ظهور و بروز می-
 رسید که برخی یاز آنها نگفتنی است ولی نقل بعضی از
 آنها برای خوانندگان این اثر عبرت آموز و مفید می باشد.
 حضرت آقای مجتهدی غالباً در مجالس خصوصی
 خود از آثار توسل به حضرات معصومین علیهم السلام
 سخن می گفتند و دوستان خود را به این امر ترغیب می-
 فرمودند و به مناسبت اگر خاطره‌ای به نظرشان می رسید
 بازگو می کردند.

روزی که در خدمت ایشان بودم، از عنایات کریمانه
 حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در
 مورد کسانی سخن می گفتند که به آن حضرت ملتجی
 می کردند.

در ضمن صحبت شان فرمودند:

به هنگام بیتوته در کوه خضر، شبی مردی به همراه
 کودک خود به آنجا آمد و هنگامی که مرا در آنجا دید با

حال اضطرار ماجرای بیخوابی فرزند خود را شرح داد و گفت: حدود ده سال است که فرزندم دچار بیخوابی شده و خوابش نمی‌برد. به پزشکان و متخصصان بسیاری در ایران مراجعه کرده‌ام ولی نتیجه نگرفته‌ام. فرزندم را برای مداو به خارج از کشور هم برده‌ام ولی بیماری او را تشخیص نداده‌اند، به ناچار فرزندم را به عتبه بوسی ثامن الائمه علیه‌السلام بردم و از آن حضرت شفای او را درخواست کردم و از آنجا به قم مشرف شدم و با توسل به کریمه اهل بیت، حضرت معصومه شفای فرزندم را طلبیدم و امروز به مسجد جمکران آمدم و دست به دامن حضرت ولی عصر شدم تا شفای فرزندم را عنایت کنند و ساعتی پیش از زائران مسجد پرس و جو کردم که آیا مکان مقدس دیگری نیز در این حوالی هست؟ نشانی کوه خضر را به من دادند و در این وقت شب فرزندم را به اینجا آورده‌ام که شفایش را بگیرم.

حضرت آقای مجتهدی می‌فرمودند:

با مشاهده فرزند معصوم او و اضطراری که پدرش داشت، انقلاب حالی در من پیدا شد. از اتاق بیرون آمدم و به محضر آقا امام زمان (عج) توسل کرده و برای

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مرثیه می خواندم و با صدای بلند می گریستم.

در همان اثنا پدر کودک از اطاق بیرون دوید و با خوشحالی زایدالوصفی گفت: آقا! فرزندم پس از ده سال بیخوابی با شنیدن زمزمه شما به خواب آرامی فرو رفته است! شکی ندارم که شما امام زمانید!

گفتم:

اشتباه می کنی پدر! من خاک پای آن حضرت هم نمی شوم. حضرت عنایت فرمودند و فرزند تو را شفا دادند، سپاسگزار امام زمان (عج) باشید نه من! شما به هر یک از آل الله متوسل شوید، باطناً مسأله را به آقا امام زمان (عج) حوال می دهند و آن حضرت هم با لطف عمیقی که دارند از کار محبتان خود گره گشایی می کنند. شما امشب همین جا بخوابید و فردا صبح به مسجد جمکران بروید و از عنایتی که حضرت درباره فرزندتان کرده اند، تشکر کنید.

نتیجه:

بسیاری از کسانی که مدعی رؤیت امام زمان (عج) هستند و خود را در این دعوی صادق می دانند، دانسته و یا ندانسته مرتکب اشتباه بزرگی می شوند زیرا شرفیابی

به محضر آقا امام زمان (عج) منوط به احراز شرایط و قابلیت‌های خاصی است که در افراد بسیار معدودی تحقق پیدا می‌کند.

اغلب این افراد همانند پدر همین کودک بیمار در مسیر توسل‌ات خود به ائمه طاهرين عليهم السلام به یکی از اولیای خدا بر می‌خورند و بنا مورد عنایت یکی از مأموران غیبی حضرت قرار می‌گیرند و هنگامی که مشکل خود را برطرف شده می‌بینند این توهم در آنان پیدا می‌شود که به دیدار آقا امام زمان (عج) نایل آمده‌اند! و مشکل آنان با عنایت آن حضرت برطرف شده است. در این که رفع مشکل آنان در اثر عنایت حضرت ولی عصر - اروحنا فداه - بوده، تردیدی نیست ولی در تعیین مصداق اشتباه می‌کنند و اولیای خدا را با آن حضرت اشتباه می‌گیرند!

اگر گفته این قبیل افراد را حمل بر صحت کنیم باید معترف باشیم که ندانسته مدعی رؤیت امام زمان (عج) می‌شوئید، و اگر در صدق گفتار آنان مردد باشیم که حساب روشن است!

۱. در محضر لاهوتیان، محمدعلی مجاهدی، نشر لاموت، تهران، چ دوازدهم، ص ۱۲۵ داستان شنبه

همین داستان با اندکی تفاوت در کتاب لاله‌ای از ملکوت ص ۱۲۰ آمده است.

داستان شماره ۱۱

امام عصر شما را خواسته است

آقای اثنی عشری که از ارادتمندان اهل بیت علیهم-

السلام هست نقل می کند.

او به نقل از جناب آقای حاج سید مرتضی ساعت ساز

می فرمود که: «یک بار در خدمت آیه الله حاج شیخ محمد

تقی بافقی به مسجد جمکران مشرف شدیم، پس از اقامه

نماز در حال سجده و میان خواب و بیداری بودم که

کسی گفت: «حاج شیخ محمد تقی! بیا که حضرت ولی

عصر علیه السلام شما را خواسته است» من سر بلند

کردم دیدم حاج شیخ محمد تقی حرکت کرد و به سوی

«کوه خضر» که نزدیک مسجد است، شتافت با دیدگان

جستجوگر خویش او را زیر نظر داشتم که دیدم در دامنه

کوه با سه نفر که منتظرش بودند به گفتگو پرداخت و پس

از گفتگو بازگشت.

از او پرسیدم: آنان که بودند؟ فرمود: یکی از آنها سالارم امام عصر روحی له الفداء و احتمالاً دیگری حضرت خضر علیه السلام.^۱

داستان شماره ۱۲

مسجد آمدی؟!

یکی از ابرار به نام مرحوم ابوالقاسم پاینده قمی نقل می‌کند.

«نذر کردم چهل شب به مسجد جمکران مشرف شوم در شب آخر وقتی به مسجد رفتم و اعمال مسجد و نماز ولی عصر را خواندم ظرف آبی را گرفتم تا بروم از آب انبار نزدیک مسجد آب بیاورم نصف پله‌ها را رفتم وسط آنجا چراغی نفتی نصب کرده بودند، یک وقت متوجه شدم آقائی دارد بالا می‌آید، سلام کردم با محبت جواب داد و از من احوال‌پرسی کرد مثل کسی که سالهاست با من رفیق و آشناست، فرمودند: مسجد آمدی؟ گفتم: آری، گفت: برآورده شده؟ گفتم: نه! فرمود از

۱. مسجد کوه خضر نبی علیه السلام، علی روحانی نیا ص ۲۹، نشر انبوه چاپ سوم.

کدام راه می آئی؟ عرض کردم از جاده قدیم (آسیاب لتون) فرمود: بین باغ آقا و آسیاب دو سه پل است شما وقتی از پل اول بالا می روید شیخ محمد تقی بافقی را می بینی که می آید در حالی که عبایش را زیر بغل گذاشته و سنگها را از جاده کنار می ریزد، این برخورد را به او بگو و سلام مرا به آن برسان و بگو از آنچه ما نزد تو داریم یک مقدار به تو بدهد.

وقت بازگشت من از همان راه که برمی گشتیم، در همان جا شیخ محمدتقی بافقی یزدی را دیدم که عبا را زیر بغل گذاشته، و خم می شد سنگها را از جاده کنار می ریخت، چون به او برخورد کردم و جریان را تعریف نمودم و گفتم آقا تو را سلام رسانید، نشست و بسیار گریه کرد، بعد گفت: آقا دگر چه فرمود؟ گفتم فرمود از آنچه که از ما نزد شماست مقداری به من بدهید، کیسه ای درآورد و مقداری پول خورد که داخل کیسه بود کف دست ریخت و چند قرانی به من داد و گفتند دیگر آقا مطلبی نفرمودند، گفتم نه،»

داستان شماره ۱۳

یک شب بیتوته:

آیه‌الله بنی فضل مدظله که یکی از علمای بزرگ و برجسته قم است در مسأله‌ای از عنایت حضرت ولی عصر (عج) در مسجد جمکران برخوردار شده‌اند که خلاصه جریان از زبان خودشان به شرح ذیل است:

در سال ۱۳۴۰ شمسی یک حاجت مهم شرعی داشتم یک شب بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء با یکی از دوستان پیاده به طرف مسجد جمکران رهسپار شدم آن شب مسجد جمکران خیلی خلوت بود، غیر از ما، دو نفر دیگری در آنجا بودند، یکی از آن دو نفر را خیلی خوب با حال دیدم، بعد از اقامه نماز مسجد و نماز استغاثه به حضرت در حالیه شب از نیمه گذشته بود، رفتم پیش آن شخص باحال، سلام کردم، جواب سلام گفت: بعد از احوال بررسی، سؤال کردم اهل کجا هستید؟ خود را معرفی ننمود، گفت من به اینجا و «کوه خضر» می‌آیم، او تا صبح مشغول نماز و ذکر بود، و اول صبح با صدای بسیار دلنشین اذان گفت، خلاصه اینکه ما آن شب را بیتوته نمودیم، بعد از نماز صبح راهی قم شدیم و منتظر

برآورده شدن حاجت بودم که سه روز بعد همان شخص که حل مشکل ما به دست او بود با امتنان و اقدام جدی مشکل مهم را حل می‌نماید، و حل آن مشکل عنایت خداوند سبحان و توجه به حضرت صاحب‌الامر ارواحنا فداه بود.^۱

داستان شماره ۱۴

کسی نمی‌تواند با من تماس بگیرد

آقای صفر زرنندی ایشان یکی از کسانی است که در سالهای اخیر علاقه خود را همواره به مسجد کوه خضر علیه‌السلام ابراز داشته به همین دلیل توسط اداره کل اوقاف استان قم به عنوان یکی از اعضاء هیئت امناء مسجد منصوب شده‌اند.

نامبرده طی یادداشتی، خاطره‌ی شیرینی را که در یکی از روزهای زیارتی مسجد کوه خضر مشاهده کرده‌اند چنین نقل می‌کند:

۱. مرتضی بنی فضل ۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۱۵ به نقل از مسجد کوه خضر نبی

«از تهران هفته‌ای یک یا دو بار برای زیارت حضرت معصومه سلام‌الله علیها و خدمت به مسجد مقدس کوه خضر علیه‌السلام می‌آمدم و هیچ وقت همسرم همراه نمی‌آمد، یک روز گفت: «میخواهم همراه شما به قم بیایم و به زیارت مسجد کوه حضرت خضر نبی علیه‌السلام برویم.» به خواست خدا به طرف قم و کوه خضر نبی علیه‌السلام به راه افتادیم، کوه حضرت خضر نبی علیه‌السلام یک خادم دارد که همیشه قبل از بالا رفتن از کوه سری به ایشان می‌زدم، آن روز هم طبق معمول احوالی از ایشان پرسیدم و سپس همراه همسرم وضو گرفتیم و بالا رفتیم. نفهمیدیم آن روز کوه را چطور بالا رفتیم به یک چشم به هم زدن ما بالای کوه بودیم. بعد از خواندن نماز متوجه گرفتن هوا شدم، ناگهان دیدم دو نفر بزرگوار که خیلی با شخصیت و با فرهنگ و با چهره‌ای بسیار نورانی و زیبا جلوی درب حسینیه ایستاده‌اند. یکی از آنها کمی مسن، قد بلند، چهارشانه و بسیار موقر بود، لباس سرمه‌ای و پیراهن سفیدی به تن داشت. جوان دیگری در کنار او بود که حدود ۲۵ ساله به نظر می‌رسید، لباس مغز پسته‌ای و پیراهن سفید خیلی تمیز و مرتبی بر تن داشت. آن دو در کنار هم قدم زنان جلو آمدند؛ من مشغول انتقال

مصالح ساختمانی مسجد بودم و همسرم با فاصله کمی از من ایستاده و مشغول تماشای دستگاه بالابر - که بنده با ابتکار خود آن را ساختم - بود. همسرم گفت: «آن دو نفر مرا را صدا زدند! جلو آمدم سلام و احوالپرسی کردم. از من پرسیدند: «این بالابر، را کی درست کرده؟ خیلی چیز خوبی است! عجب فکری کرده!» گفتم: این را شوهرم ساخته.» زمانی که با ایشان صحبت می‌کردم احساس خاصی داشتم، انگار کسی به من می‌گفت: «ایشان شخص عادی نیست.» تمام بدنم به لرزه درآمده و قلبم به تپش افتاده بود. در این لحظه من با ایشان سلام و احوالپرسی کردم. به من گفتند «شخصی ندی داشته، نذرش ادا شده و این مسجد را بنا کرده» و پرسیدند: «اینجا مشکلاتان چیست؟» من سریعاً عرض کردم، خیلی آرزو دارم هیئت امنای اینجا تشکیل شود! و کوه حضرت خضر نبی علیه السلام آباد و این بالا دارای آب و برق شود. تا مردمی که اینجا تشریف می‌آورند آبی داشته باشند برای وضو گرفتن و دست و صورت شستن، کلاً برای راحتی مردم امکاناتی اینجا باشد. هوا رو به تاریکی می‌رفت با هم حرکت کردیم به طرف پائین ایشان جلو افتادند، من پشت سر ایشان و همسرم پشت سر من. بین راه از من

سؤالاتی پرسیدند و به اتفاق هم به پائین آمدیم؛ از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدیم. ایشان در بین راه به من دلداری میدادند و می گفتند: «خیلی غصه می خوری! غصه نخور انشاءالله درست خواهد شد.» به ایشان عرض کردم «شما در اداره اوقاف آشنائی دارید که برای تشکیل هیئت امناء کاری بکنند؟» ایشان فرمودند: «تا ببینم!» پرسیدم: «شماره تلفنی دارید که بتوانم با شما تماس بگیرم؟» گفتند: «کسی نمی تواند با من تماس بگیرد، خودم با همه تماس می گیرم!» و خدا حافظی کردند و رفتند.

من و عیالم آن روز در طول مسیر قم تا تهران تماماً صحبت از کوه خضر و آن دو نفر آقای ناشناس داشتیم، وقتی به تهران رسیدیم - به یکی از آقایان که دید بصیرت دارد - جریان را گفتم که با دو شخص در کوه حضرت خضر نبی علیه السلام ملاقاتی کردیم و آن بزرگوار به ما قول داد که یک کاری بکند تا این مکان مقدس آباد شود و ایشان لبخند زد و گفت: «شما می دانید در کوه حضرت خضر نبی علیه السلام با چه شخصی قدم می زدید؟» گفتم «نه!» فرمودند «ایشان حضرت خضر نبی علیه السلام بودند و شما خیالتان راحت باشد که این مکان مقدس آباد خواهد شد!» بعد از این صحبت گوئی یکباره من بیدار

شدم و تأسف خوردم که چرا آقا را ملاقات کردم ولی
نشناختم.

ضمناً در آن روز آقای دائی - که از بانیان خیر حسینیه
کوه خضر نبی علیه السلام می باشند - با دخترشان همراه ما
شاهد جریان بودند.

داستان شماره ۱۵

عاشق کوه خضر!

مرحوم حاج شیخ مرتضی زاهد از عاشقان مسجد
جمکران و مسجد خضر جناب آقای اسماعیل خوشنوس
مدیر کل سابق ثبت اسناد قم که خود یکی از بستگان
نزدیک مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی زاهد قمی و از
نیروهای شایسته و متعهد می باشند، اخیراً دست نوشته -
هائی در مورد شخصیت مرحوم حاج شیخ به نگارنده
ارائه فرموده که با تشکر از ایشان فشردهای از آن
یادداشتها در اینجا نقل می گردد.

مرحوم حاج شیخ مرتضی قمی برادر خاتم المحدثین
 رحمه الله مرحوم حاج شیخ عباس قمی اهل سیر و سلوک،
 زهد و تقوی و عبادت و یقین بود وی را از زهاد زمان و
 از صاحبان مقامات عالیه می شمردند، ایشان در
 شهرستان قم از مادری - که فرزندان را با وضو و روبه
 قبله شیر می داد - متولد شد. مرحوم حاج شیخ در مسجد
 مبارک آباد قم - که فعلاً مشهور است به مسجد معصومیه
 است - اقامه جماعت می کردند. ساخت مسجد باهتمام
 ایشان بود. عاشق اهل بیت علیهم السلام بود در امر به
 معروف و نهی از منکر سعی وافری داشت، خانواده های
 فقیر را سرپرستی می کرد. حضرت ایشان چندین بار
 پیاده به عتبات عالیات و حج مشرف شدند و... مرحوم
 حاج شیخ مرتضی عابدی عاشق مسجد جمکران و
 «مسجد کوه خضر نبی» بودند ایشان اولین کسی بود که
 شب های چهارشنبه را جهت رفتن به مسجد جمکران قرار
 داده و شب را در مسجد جمکران به عبادت مشغول و
 فردای آن روز جهت عبادت به «مسجد خضر نبی» می -
 رفتند گویا همواره در بین «مسجد جمکران» و «مسجد
 خضر نبی» گمگشته خود را جستجو می کردند. از انفاس
 قدیسه ایشان برادرش مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره)

که دچار مریضی سختی شده بود و به دعای ایشان شفا یافت و ایشان یکی از کسانی است که از برکات حضرت ولی عصر (ع) در مسجد جمکران برخوردار شده است.^۱

داستان شماره ۱۶

مشکل اشتغال شما حل می شود!

مدیر کل سابق اداره اوقاف و امور خیریه قم جناب حجه الاسلام و المسلمین شیخ علی روحانی نیا چنین نقل می کنند:

در سال ۱۳۷۹ که اینجانب مسئولیت معاونت اجرائی مسجد مقدس جمکران را به عهده داشتم. روزی انسان شایسته و با صداقت مسنی که متأسفانه نام و نشانی او را نگرفتم برایم نقل کرد:

«در دوره نوجوانی به همراه یکی از بستگان هم سن و سال خود با دوچرخه به مسجد کوه خضر نبی علیه السلام آمدم، و از آنجا به قصد زیارت به طرف جمکران حرکت کردیم، در مسیر راه بین مزارع کنار جوی آبی

۱. کتاب مسجد کوه خضر نبی، علی روحانی، چاپ سوم، نشر اداره کل اوقاف قم، ص ۲۵

نشستیم که ناگهان متوجه شدیم انسان والائی که دارای عبا و عمامه مخصوصی بود در آن طرف نهر ایستاده است... پرسید که در کوه خضر و جمکران شما بدنبال چه هستید؟ گفتیم، جوانیم و جویای کار، به من فرمود چند روز طول نمی کشد که مشکل اشتغال شما حل می شود، به شوخی گفتم اگر حل شود مبلغی نذر شما می کنم... پرسیدیم شما را کجا می توان زیارت کرد، فرمود در همین جاها و شبهای جمعه در علی بن جعفر. ما به آن طرف نهر بسوی جمکران و ایشان به این طرف نهر بسوی کوه خضر حرکت کردیم. رفیقم گفت اسم و نشانی آقا را نپرسیدم، بلافاصله به عقب نگاه کردیم و کسی را ندیدیم. کمتر از یک هفته بطور معجزه آسایی مشکل اشتغال اینجانب حل شد! و از آن زمان تا بحال همواره در محل موعود بدنبال آن آقا میگردم»^۲.

داستان شماره ۱۷

۱. مسجد کوه خضر نبی، علی روحانی نیا، ص ۲۷

۲. آن آقا که شناخته نشده است ممکن است یکی از اولیاء الهی یا ابدال بوده باشند، اما اینکه ایشان

حضرت حجه بن الحسن علیه السلام باشند بعید به نظر می رسد.

معجزه حضرت خضر!

خاطرات آقای کوه خضری از کوه خضر نبی علیه-

السلام

جناب آقای حاج حسن کوه خضری متولد پنجم دی ۱۳۰۲ و از خدام رسمی و بازنشسته حرم مطهر حضرت معصومه (س) و فردی متدین و از خانواده‌های علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام بودند.

پدر ایشان و خودشان سالیان متمادی از خدام افتخاری کوه خضر و از مستاجرین باغچه موقوفه جنب مسجد بوده‌اند. به همین دلیل نام خانوادگی ایشان به «کوه خضری» معروف شده بود.

در روز ۸۱/۴/۲۵ ساعت ده صبح - میلاد حضرت زینب کبری (س) - از طریق اداره اوقاف با منزل ایشان تماس گرفته شد تا به اداره تشریف بیاورند تا برخی از خاطرات خود را پیرامون کوه خضر بیان کنند. که در پاسخ گفته بودند: « فعلاً کسالتی دارم بعداً جبران می‌کنم.»

حدود یک ساعت بعد - برخلاف انتظار - ایشان به اداره مراجعه کردند. و با حرارات و علاقه خاصی فرمودند: «متوجه یک حقیقت شده‌ام که مرا برافروخته کرده است.»

و در توضیح علت جریان خود با تأکید و سوگند می‌گفتند: «دیشب خواب دیدم که بالای کوه خضر رفتم؛ قله کوه به قدری مرتفع شده بود که زمین و دره‌های اطراف آن به سختی برایم قابل مشاهده بود! در همان عالم خواب با خود گفتم چگونه باید به پائین کوه بروم که از خواب بیدار شدم. لذا وقتی خبر تماس تلفنی اداره را شنیدم، یکباره متوجه خواب دیشب خود شدم و بلافاصله به طرف اداره اوقاف حرکت کردم.

و جریان خواب گذشته خود را چند بار با حرارت برای افراد حاضر در جلسه با شگفتی خاص نقل می‌کردند؛ و این را حاکی از الهام الهی و معجزه خضر نبی علیه‌السلام می‌دانستند.

بهر حال جلسه تشکیل شد و ایشان خاطرات بسیار شیرین و جالبی را بیان فرمودند که فیلم آن نیز هم‌اکنون در اداره کل اوقاف و امور خیریه استان قم موجود است. خلاصه‌ای از مجموع سخنان و پرسش و پاسخهای ایشان چنین است.

۱- شما از چه سالی با کوه خضر مرتبط بوده‌اید؟

به جهت اینکه، مرحوم پدرم از اول خادم افتخاری کوه خضر بوده است، من هم از همان ابتدای کودکی با این

مکان مقدس مرتبط بودم، حتی پدرم مرا بدوش میگرفت و با خود به مسجد کوه خضر نبی علیه السلام می برد.

۲- از مرحوم پدرتان چه خاطره‌ای در مورد کوه خضر دارید؟

مرحوم پدرم ۹۵ سال عمر کرد که ۷۰ سال آنرا به این کوه خدمت کرد. ایشان به جهت علاقه شدید به این مسجد مقدس سعی می کردند به هر قیمت شده به این مسجد مقدس خدمت کنند حتی با حمل آب بر پشت خود، زائرین بالای کوه را سیراب می کردند و امکانات خدمات در حد مقدور را برای زوار فراهم می نمودند. همین الآن که مسیر کوه هموار گردیده، ملاحظه می فرمائید چقدر صعب العبور است، تا چه رسد به آن زمان که هیچ امکاناتی در نزدیکیهای این مکان مقدس نبود؛ حمل آب و آذوقه با پای پیاده تا بالای قله چه مشکلاتی داشت، ولی به دلیل عشق و علاقه‌ای که بود، این امر انجام می گرفت.

اما در مورد خاطره: پدرم می فرمود: «من چهار مرتبه حضرت را در اینجا زیارت کرده‌ام!»

من خاطرات زیادی را از پدرم شنیده‌ام که متأسفانه فقط چندتای از آنها را خوب به یاد دارم.

* پدرم در دوران کودکی برایم تعریف می‌کرد:
 «پسرم من خواب دیدم پای کوه خضر تماماً خانه ساخته شده و گلخانه شده و اینجا بصورت شهری درآمد و ... من عرض کردم در این کوه و بیابان و فاصله زیاد با شهر چطور ممکن است؟ گفت نزد خداوند کاری ندارد... و امروز در اواخر عمرم بحمدالله شاهد هستم که خواب پدرم به واقعیت تبدیل شده است و شاید هم آن گلخانه همین ۱۴ شهید عزیز گمنام باشند که در دامنه این کوه دفن شده‌اند و عظمت‌هایی را به همراه خود آورده‌اند و سبب آبادی این کوه مقدس شدند.

* پدرم می‌گفت یک روز در پای کوه متوجه پیرمردی شدم که ناگهان ظاهر شد و پرسید آقای شیخ محمد کجا می‌روی؟ گفتم: آب برای زائرین می‌برم، فرمود: شما جو و گندم و آذوقه فراهم کرده‌ای، گفتم: آقا این چه سؤالی است می‌فرمائید، فرمود: من صلاح و رفاه شما را می‌خواهم، گفتم بله آقا یک کیسه گندم و ۴ کیسه جو دارم... خداوند برکت دهد و ناگهان آن پیر غیب شد، سال بعد قحطی شد و آن اجناس برای ما و خانواده خیلی راه-گشا بود.

اینکه فردی بنام آقای مجتهدی^۱ سه ماه شب و روز در کوه ساکن بود، روزی از روزها به پدرم گفت: من مهمان دارم شما داخل مسجد نشوید... پدرم می گفت پس از ساعتی احساس کردم پیرمردی از مسجد خارج! آقای مجتهدی گفت: شیخ محمد خیلی عذر می خواهم مهمان داشتم که رفتم.

سؤال - خود شما چه خاطراتی دارید؟

خاطره اول: من برکات فراوانی در این مکان مقدس مشاهده نموده ام، اما چند خاطره برایم خیلی شیرین است با اینکه سالها از آنها گذشته اما هنوز شیرینی آنرا در جان خود احساس می کنم.

در ۱۶ سالگی یک روز جمعیت زیادی به کوه آمدند پس از رفتن آنها تا وسایل مسجد را جمع کردم نزدیک غروب و هوا تاریک شده بود. در حالی که از کوه پایین می آمدم خیلی دچار ترس و وحشت شدم، به حدی که جرأت نمی کردم پایین بیایم چند قدم که به سختی پایین آمدم یک مرتبه بالای کوه نگاه کردم، پیرمردی نورانی با

۱. ایشان شیخ جعفر مجتهدی که هم عصر ما بودند نیست بلکه این قضیه با توجه به قراین مربوط به

کمی خمیدگی قد را دیدم کوله پشتی بر دوش و لباسی مثل قبا و به رنگ پشم شتر به تن داشت، به من نگاه می کرد. بدون اینکه هیچ صحبتی بکند همین که نگاهم به او افتاد، مانند اینکه تصرفی در وجودم کرده باشد، ترس و وحشت از سراسر وجودم رخت بریست، به راحتی از کوه پایین آمدم و به منزل رسیدم. وقتی قصه را برای پدرم نقل کردم با تأسف گفت: «افسوس که جناب خضر را دیدی و نشناختی!» پرسیدم: چطور؟ گفت هیچ فکر نکردی که وقتی همه زایرین رفته اند و تو درب مسجد را بستنی این پیرمرد در ایوان مسجد، موقع غروب آفتاب چرا آمده و از کجا آمده؟ به علاوه روی جریان طبیعی وقتی این چنین فردی ناشناخته یکبار در پیش رویت ظاهر شود علی القاعده باید دچار وحشت و اضطراب بیشتری می شدی اما آن حضرت عنایتی کرده و فقط با یک نگاه حالت روحی تو را تغییر داده!

از آن زمان تا به حال هر وقت این خاطره و نگاه پر معنویت آن مرد سالخورده را به یاد می آورم احساس لذت و حسرت می کنم.

خاطره دوم: در قدیم کنار محراب فعلی مسجد سنگ

نوشته ای بود که اشعار زیبایی مربوط به خضر نبی علیه-

السلام داشت ولی متأسفانه این سنگ مفقود شده! روزی از نظر مالی خیلی در فشار و مضیقه بودم در همان حال متوسل به حضرت خضر شدم بعداً که کنار سنگ رفتم برخلاف انتظار دیدم تعدادی سکه‌های قدیم در کنار محراب ریخته شده آنها را برداشتم و تا مدت‌ها گرفتاری مالی من و خانواده برطرف شد.

خاطره سووم: بعد از فوت پدرم کمتر موفق می‌شدم که به کوه خضر مشرف شوم یک روز از طرف تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) نامه‌ای را خدمت حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمه‌الله بردم، ایشان در همان دقایق اول با حالت ناراضی و گله‌مندی فرمودند: «حسین چرا بعد از مرحوم پدرت از کوه خضر رفتن دست کشیدی و این مسجد را رها کردی؟ مردم در آنجا زیاد تشنگی می‌کشند و در مضیقه هستند، دیروز خانواده ما برای نماز به مسجد کوه خضر رفته‌اند، که به خاطر بی‌آبی خیلی تشنگی کشیده‌اند، حیف است این مکان را غریب رها کنی.» من خاشعانه عرض کردم چشم آقا از این به بعد سعی می‌کنم یک روز در میان از خدمت در حرم حضرت معصومه مرخص شوم و به خدمت در کوه خضر ادامه دهیم.

بعد از این حساسیت و توصیه شدید مرحوم آیت‌الله
مرعشی نجفی ارادت بیشتری به این مکان مقدس پیدا
کردم و فهمیدم که این محل مقدس‌تر از آن است که من
فکر می‌کردم.

**سؤال - از علماء و متقین در گذشته چه کسانی
بیشتر به این کوه مراجعه می‌کرده‌اند؟**

اجمالاً علماء و بزرگان زیادی از قدیم به این مکان
مقدس مشرف می‌شوند، من چندین بار امام خمینی را
دیدم که معمولاً در روزهای جمعه صبح به همراه چند تن
از سیدهای یخچال قاضی برای نماز خواندن به این کوه
می‌آمدند و مشغول به دعا و عبادت می‌شدند، که یکی از
آن سیدها تا چند سال پیش هم زنده بود، و یکی دیگر از
علماء آقای خلخالی بود که به کوه می‌آمدند.

چنانکه گفتم مرحوم آقای سید سکوت که از عباد
گذشته بودند و قبر ایشان در ابتدای صحن اتابکی حرم
مطهر حضرت معصومه می‌باشد، از جمله اولیاء بزرگی
بودند که به این مکان مقدس علاقه زیادی داشتند و گاهی
تا چهل روز در آن مکان مقدس می‌ماندند.

مرحوم آقای شیخ جعفر مجتهدی یکی دیگر از صالحان شایسته بودند که ایشان هم خیلی به این محل علاقه داشتند، و چهل شبانه روز در این مسجد بتوته می-کردند.^۱

داستان شماره ۱۸

مایه جیب است بگیر!

مؤلف کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام در ص ۳۰۴ به نقل از دفتر ثبت کرامات مسجد جمکران ص ۳۴ داستانی را نقل می کنند که می توان از آن استنباط کرد عمران و آبادانی مسجد کوه خضر نبی علیه السلام مورد توجه و عنایت ویژه آقا امام زمان علیه السلام می باشد. این خاطره به نقل از یکی محبین اهل بیت علیهم السلام چنین است:

قبلاً مسجد جمکران مثل الان - که هر شب چهارشنبه این همه جمعیت می آیند - رونق نداشت، شخصی بنام «حاج

۱. تمامی مطالب نقل شده از آقای حاج حسن کوه خضری از کتاب کوه خضر نبی علیه السلام نقل

شده که حاصل ملاقات ایشان با مسئول و برخی از کارکنان اداره اوقاف استان قم در سال ۱۳۸۱

می باشد. مؤلف کتاب، فقط متن فوق را با ویرایش جدید بدون تغییر در محتوای مطالب نوشته است.

علی آسائی» با ماشین خودش همراه با چند نفر بودند که به مسجد مقدس جمکران می آمدند. ایشان می گفت: روزی از طرف چهارراه بیمارستان فاطمی به سمت حرم می رفتم سر کوچه ارک، سید نورانی را دیدم که با هیبت خاصی ایستاده اند بی اختیار جلوی پایش ترمز کرده و گفتم «می فرمایید؟» فرمود: «سوار می شوم».

به طرف سه راه موزه حرکت کردم، بدون اینکه من یا آن آقا حرفی بزنیم، خود به خود ماشین دور زد از سه راه موزه به طرف صفائیه برگشتیم. بعد از جاده قدیم اصفهان رو به سمت مسجد (جاده قدیم جمکران) حرکت کردیم بعد از پل نو از جاده قدیم رسیدیم نزدیک مسجد و اول جاده کوه خضر، آقا فرمود: «نگه دار!».

بی اختیار ماشین توقف کرد پیاده شدند و مبلغ ۵ تومان (که آن زمان با همین پول ماشین در بست برای جمکران بود) به من مرحمت کردند من عرض کردم:

«پول لازم نیست».

فرمود: «مایه جیب است، بگیر!».

باز من تعارف کردم، به آقا عرض کردم: «التماس دعا

دارم».

فرمود: «من اینجا آمدم جهت دعا برای شماها».

ماشین راه افتاد برگشتم ببینم این آقا به کدام سمت می‌رود؟ کسی را ندیدم پیاده شدم به اطراف نگاه کردم، کسی را نیافتم احساس کردم که به خدمت قطب دایره عالم امکان امام عصر (ارواحنافدا) مشرف شدم. از برکت آن مایه جیب کار من خوب و وضع مالی ما که کاملاً بهم خورده بود روبراه شد.

تا اینکه روزی چند مسافر یزدی به من برخورد کرده آنها را سوار کردم وقتی پیاده شدند و کرایه دادند من می‌بایست پنج تومان به آنها پس می‌دادم، هر چه در جیبم و دخل نگاه کردم جز آن پنج تومان که آقا داده بودن پول دیگری نداشتم و هیچ راهی نبود که از کسی چیزی بگیرم ناچار همان پنج تومانی را دادم، باز وضع مالی ما برگشت و در مضیقه مالی افتادیم.

خطاب به آقا عرض کرد: «مولا جان! من نمی‌خواستم آن مایه جیب را از دست بدهم لکن حواله خود شما بود که از دستم رفت و الآن به ما بد می‌گذرد خواهش دارم مایه جیب دیگری بفرستید.»

روزی از خیابان خاکفرج رو به وادی السلام می‌رفتیم پیرمردی نورانی را دیدم که سوار ماشین من شد، محبت

او در دلم قرار گرفت پیاده شد خواست کرایه بدهد گفتم
«شما نمی‌خواهد کرایه بدهید».

تبسمی فرمود و گفت: «برای مایه جیب می‌دهم».

خوشحال شدم و گرفتم؛ یادم آمد از جریان امام
زمان (عج)، آن پیرمرد هم از نظرم غایب شد، احتمال دادم
به امر آقا امام زمان این نوبت حضرت خضر علیه السلام
بودند که مایه جیب به من مرحمت فرمود.^۱

داستان شماره ۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

حدود سال ۱۳۷۰ هجری شمسی بود، قبل از ظهر یکی
از روزهای اداری در محل کار بودم، شخص محترمی بر
من وارد شد و پس از سلام و احوالپرسی فرمود: شما

۱. از کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج) احمد قاضی زاده، ج دوم، چاپ هشتم، نشر خاتق صفحه ۲۰۴

بنقل از دفتر کرامات مسجد جمکران، ص ۲۴. البته اینکه آن دو نفر حضرت حجت علیه السلام و خضر

نبی علیه السلام باشند بعید به نظر می‌رسد بلکه احتمال دارد از ابدال و یاوران حضرت باشند که جهت

دستگیری از بندگان گرفتار به امر حضرت بدون معرفی خود به گره کشایی از کار خلق خدا مشغول

آقای فاضلی هستید، عرض کردم بله، فرمود: من حامل پیامی از حضرت ولی عصر (عج) می باشم و اظهار داشت: آن وجود مقدس و عزیز همه عزیزان، به کوه خضر (معروف و مشهور قم) نظر عنایت دارند و من از ایشان اجازه گرفته ام موضوع را به شما اطلاع دهم که شما راه صعود به بالای کوه را اصلاح و مسجد بالای کوه را تعمیر و بازسازی یا توسعه دهید (بابی و امی و نفسی لک الوقاء و الحمی) به ایشان عرض کردم این روزها بازار این حرفها داغ و دکان این مسائل (ادعای رؤیت و پیغام و غیره) زیاد شده از کجا بدانم راست می گوئید و شما از آنها نیستید؟

سپس موضوعی را که شخصاً با آن درگیر بودم و از مسائل حیاتی من بود و هیچ کس به غیر از من، خدا و آن وجود مقدس (عج) از آن مطلع نبود نیت کردم و به ایشان عرض کردم موضوعی را من نیت کرده ام، شما بروید (اگر راست می گوئید) نظر مبارک حضرت درباره آن نیت برایم بیاروید اگر مطابقت داشت اقدام می کنم - ملاقات اول با خدا حافظی پایان یافت.

چند روز دیگر آن شخص محترم مراجعه و آنچه نیت کرده بودم را مطرح و گفت، آقا فرموده‌اند فلان کار را انجام ندهید مسائل مربوطه را ما خودمان حل می‌کنیم. و دقیقاً آنچه را من نیت کرده بودم همان بود که این شخص محترم از طرف امام علیه‌السلام عنوان کرد بدون هیچ کم و کاستی و هر آنچه را که فرمود در آینده صحیح درآمد و آنچه را وعده فرموده بودند بدان عمل گردید و همه مسائل با عنایت و دستورات ادامه یافت و بدنبال این جریان بود که من نسبت به اصلاح مسیر و تعمیر مسجد کوه خضر علیه‌السلام اقدام نموده و خود را موظف به این کار دانستم.

در بیابان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
از جمله در ارتباط با اعتبارات مورد نیاز و هزینه‌های جاری و مشکلات و موانع موجود و یا آنچه پیش خواهد آمد استفسار کردم و آن سرور محترم فرموده‌اند ما خودمان مسائل مالی آن را نیز تأمین و حل خواهیم کرد و همینطور شد. البته این حادثه و آن عنایت، مسائل مختلف و جوانب متعدد و وقایع کثیری در پی داشت که اگر توفیق

نصیف گردید و خواست آن حضرت (عج) تعلق گرفت در آینده به رشته تحریر خواهد آمد.^۱

داستان شماره ۲۰

صلوات در کوه خضر:

یکی از کسبه محترم شهر قم نقل می‌کرد: «مبلغی به عنوان مضاربه از دوستان خود گرفته بودم و با آن ضمن رونق بخشیدن به کسب و کار، مبلغی هم - به صورت علی‌الحساب - به دوست خود می‌دادم که دوستم وسط کار بدون اطلاع قبلی، با اصرار تصمیم گرفت سرمایه خود را از من بگیرد؛ از آنجا که تمام سرمایه تبدیل به کالا شده بود و من هم هیچ مبلغ نقدی نداشتم، نه می‌توانستم پول را جور کنم! یک شب جمعه به کوه خضر - علی نبینا علیه و آله‌السلام - رفتم و ختم صلوات گرفتم، شب از نیمه گذشته بود که به قصد رفتن به حرم حضرت معصومه علیه‌السلام به پایین کوه آمدم و سوار ماشین

۱. آقای فاضلی مدیر کل اسبق اوقاف و امور خیریه قم بودند و این مطلب به نقل از حجه الاسلام

روحانی نیا مدیر کل سابق اوقاف و مدیر کل فعلی اوقاف کرمان - که خود از شیفتگان حضرت ولی

عصر (عج) - در این کتاب آورده‌ایم.

شدم، هنگام رفتن به سمت حرم، شخصی را که بعداً متوجه شدم سید است، سوار ماشین کردم تا در آن وقت شب و بدون وسیله، وسط خیابان نماند. پس از آشنایی مختصر و اطلاع از اینکه من کاسب هستم، گفت: «آیا حاضر هستی مبلغی را از من بعنوان سرمایه پذیری و با آن کار کنی!» به او گفتم: شما که مرا نمی‌شناسید؟ پاسخ داد: «به دلم اعتماد می‌کنم». با ختم صلوات هم مشکل دوستم حل شد، هم مشکل بنده، هم مشکل یکی از مؤمنین.

داستان شماره ۲۱

یک درس بزرگ!

هنگامی که حضرت آقای مجتهدی در قم اقامت داشتند با مسجد مقدس جمکران و کوه خضر (= در نزدیکی‌های روستای جمکران) بسیار مأنوس بودند. در آن زمان هنوز مسجد همان حالت قدیمی خود را داشت و معنویت عجیبی بر فضای آن حاکم بود و ایشان می‌فرمودند: مسیر عبور حضرت ولی عصر - اروحنا فداه - از زمینی که مسجد مقدس جمکران در آن واقع است. هنوز روشن و عطرآگین

است و جان آدمی را می‌نوازد و آدمی را به خضوع و خشوع وامی‌دارد:

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سال‌ها سجدهٔ صاحب‌نظران خواهد بود^۱

کوه خضر نیز از اماکن مورد علاقهٔ ایشان بود و در آن جا خلوت می‌کردند و به دعا و توسل می‌پرداختند. آن سال تصمیم گرفته بودند که اربعینی را در کوه خضر سپری کنند و لذا ده روز پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان به کوه خضر رفتند و در اتاقی که در آنجا بود ساکن شدند و ارتباطشان را جز با معدودی از دوستان قطع کردند.

در مدتی که در کوه خضر بودند، خوارق عادات بسیاری از ایشان به منصفهٔ ظهور رسید که به یاری پروردگار به روایت برخی از آنها در این کتاب خواهم پرداخت.

آخرین روز ماه مبارک رمضان فرا رسیده بود و حضرت آقای مجتهدی فرموده بودند که در آخرین روز ماه مبارک مهمان آقای حاج میرزا یدالله غروی خواهم بود.

حجّت الاسلام حاج میرزا یدالله غروی از علاقه‌مندان و اطرافیان حضرت آیت‌الله العظمی مرحوم نجفی مرعشی بودند و با حضرت آقای مجتهدی نیز الفتی دیرینه داشتند، منزل مسکونی ایشان در خیابان بهار بود و دوستان بعد از افطاری برای دیدار آقای مجتهدی در آنجا جمع شده بودند و حضرت آقای مجتهدی پاسی از افطار گذشته بود که آمدند.

ایشان در مدت این چهل روز به خاطر روزه داری و غذای بسیار کمی که مصرف کرده بودند و نیز به علت شب زنده‌داری‌ها و ریاضات شرعی، به طور محسوسی لاغر و تکیده شده بودند ولی طروات و جودیشان بیشتر از پیش به نظر می‌رسید، پس از ورود به خانه و احوال‌پرسی از دوستان، دست و روی خود را در آب زلال حوضی که در وسط حیاط بود شستشو دادند و بعد دستمالی از جیب پیراهن بلند عربی خود درآوردند و همین که آن را باز کردند تا دست و روی خود را خشک کنند، حال ایشان منقلب شد! و انقلاب حالشان به خاطر مورچه‌ای بود که در داخل دستمال دیده بودند! دستمال را آهسته جمع کرده و در جیب خود گذاشتند و فرمودند: من ناخواسته این مورچه را از لانه خود دور کرده‌ام و

آوارگی او را نمی‌توانم تحمل کنم! باید بروم! قبض او مرا آزار می‌دهد!

دوستان هر چه اصرار کردند که شما خسته‌اید و تازه از راه رسیده‌اید، اجازه دهید تا با ماشین سواری شما را تا کوه خضر همراهی کنیم، نپذیرفتند و فرمودند: تاوان این غفلت، پیاده رفتن به کوه خضر و پیاده برگشتن است! حضرت آقای مجتهدی پیاده به کوه خضر رفتند و در جایی که بیتوته می‌کردند مورچه را به لانه خود رهنمون شدند و پس از گذشت چند ساعت به قم بازگشتند.

لطافت روحی یک عارف سالک باید تا به چه حدی رسیده باشد که نتواند آوارگی یک مورچه را از لانه خود تحمل کند! و بعد با پیاده رفتن به کوه خضر و پیاده برگشتن، آن هم پس از چهل روز روزه‌داری و ریاضت شرعی، خود را مجازات نماید که چرا به هنگام برچیدن دستمال از زمین دقت لازم را نداشته است!!^۱

داستان شماره ۲۲

در انتظار ظهور!

مرحوم میرزا ابوالفضل قهوه‌چی، مردی با صفا، خدا ترس و عاشق پاکبختهٔ قمرِ بنی هاشم علیه‌السلام بود. توهمات بی‌ریا و خالصانهٔ او را هنوز پس از گذشت چهل سال به خاطر دارم.

این مرد خدا در اواخر عمر به عنوان خادم افتخاری امامزاده شاه سیدعلی - درقم - انجام وظیف می‌کرد و حالات بسیار خوشی داشت. خدایش بیامرزد و با اولیای خود محشورش نماید! او از دوستان صمیمی حضرت آقای مجتهدی بود و مورد عنایت ایشان قرار داشت. خاطره‌های بسیاری از وی به خاطر دارم که فعلاً به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنم.

آن مرحوم برای من تعریف کرد:

در ایّامی که حضرت آقای مجتهدی در کوه خضر بیتوته داشتند، شبی از شبها پس از صرف افطار به قصد دیدار ایشان از خانه بیرون آمدم. وقتی که به کوه خضر رسیدم، دیدم که آقای مجتهدی در محوطة بیرونی اتاق سرگرم توسّل به حضرت ولیّ عصرند و زمزمه‌های عاشقانهٔ آن ولیّ خدا در کوه و کمر طنین انداز شده است.

انقلاب حال عجیبی پیدا کردم بودم و با صدای بلند گریه می‌کردم و یا مهدی! یا مهدی! می‌گفتم. در همین اثنا آقای مجتهدی مرا مورد خطاب قرار داده و گفتند:

آقا جان! بس کن دیگر! آیا چشمی داری که بتواند جمال حضرت را تماشا کند؟! اگر چشمش را داری ببین! و با دست مارک خود قرص ماه را نشان دادند.

آن شب که قرص ماه کامل به نظر می‌رسید، تالو دیگری داشت، به محض آن که چشم خود را به قرص ماه دوختم وجود دلارای حضرت مهدی (عج) را در آن مشاهده کردم که در حالت نیمه قیام، قبضه ذوالفقار را در یک دست غلاف شمشیر را در دست دیگر هر لحظه صدور فرمان ظهور عالمگیر خود بودند. با مشاهده این پرده از خود بیخوشدم و فهمیدم که اشتیاق آن حضرت به امر فرج بیشتر از اشتیاقی است که در وجود منتظران ظهور آن وجود نازنین موج می‌زند!

داستان شماره ۲۳

آمدید ولی زود برگشتید!

در سال ۱۳۸۲ شخصی به نام سید علی که آثار صداقت و تدین در چهره او نمایان بود از مشهد مقدس به قم آمد و پس از جستجو به کوه خضر آمد و از خدام مسجد اجازه گرفت یک شب در این مسجد نماند و به عبادت و نماز مشغول شود. فردا صبح پس از قدری استراحت در اتاق مخصوص خدام هنگام صبحانه داستان خود را اینگونه نقل کرد که: «جهت ازدواج مشکلات غیرمنطقی و غیرقابل حلی برایم پیش می‌آید و با هر تدبیری سعی کردم آنها را حل کنم نتوانستم، پس از مشورت‌های مختلف با کارشناسان و مشاوران مجرب باز هم کاری از پیش نرفت و مشکل ازدواج ما همچنان با قیمت ناچار چندین بار به حرم امام رضا علیه السلام رفتم و با توسل جدی به امام رضا علیه السلام مشکلم را خواستار شدم مدتی بعد یک شب در عالم خواب پیرمردی نورانی با چهره‌ای خندان و لباس سفید بسیار تمیز را دیدم که گفت: «برای حل مشکلت به قم برو در مسجد کوه خضر نبی متوسل شو تا حاجت تو را بدهیم.» من خواب را خیلی جدی نگرفتم و فکر می‌کردم اصلاً کوه خضر و مسجد آن وجود خارجی ندارد تا اینکه چند روز

پیش برای انجام کاری به تهران آمدم پس از انجام کار خود می‌خواستم به مشهد برگردم صبح زود رفتم و برای آخر شب بلیط گرفتم. که یکی از آشنایان گفت: «من برای زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها به قم مشرف می‌شوم تو هم بیا با هم برویم تا شب هم بیکار نیستی هم شب برمی‌گردیم و شما حرکت می‌کنید برای مشهد.» من هم پذیرفتم و با هم به قم آمدم پس از زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها از روی کنجکاوی از چند نفر سراغ کوه خضر را گرفتم آنها هم اظهار بی‌اطلاعی کردند دیگر یقین کرده بودم. که آن خوابم صادق نبوده که دوستم گفت: «کوه خضر دیگر کجاست من هم با حالت شوخی گفتم: «کوه خضر تو مشهد آنهم تو خواب یک نفر از مشهدی‌ها.»

همین طور مشغول مزاح با واژه کوه خضر بودیم که یک نفر روحانی میان سال به سمت ما آمد و بدون مقدمه گفت: «برای اینکه به کوه خضر بروید بیرون حرم - با دست اشاره کرد به خیابان کنار حرم - ماشین‌های بنیاد را سوار شود در آخر خط به راننده بگویید ما را ببر کوه خضر.» و بلافاصله داخل حرم رفت و مشغول زیارت شد. ما هم بی‌اختیار به نشانی که آن روحانی داده بود آمدم و

کوه خضر را پیدا کردیم. پس از آمدن به اینجا به
 آشنایمان گفتم: « من امشب اینجا می‌مانم شما بروید و
 اگر خواستید بلیط مرا هم پس بدهید.» خلاصه او برگشت
 من دیشب را اینجا بودم.

بعد از حدود دو ماه «سید علی» دوباره به کوه خضر
 آمد و گفت: «بعد از برگشتن از قم و کوه خضر بسیار
 امیدوار بودم که مسئله ازدواج من با هرکس که خدا می-
 خواهد سر و سامانی بگیرد ولی اینطور نشد، بخاطر همین
 دوباره به حرم امام رضا علیه‌السلام مشرف شدم و عرض
 کردم «آقا جان، شما حضرت خضر را واسطه قرار دادید
 و مشکل من حل نشده است!» بعد از چند شب دوباره در
 خواب پیرمرد نورانی را دیدم - که فکر می‌کنم حضرت
 خضر بودند- ایشان فرمودند: «به کوه خضر آمدید ما
 می‌خواستیم حاجت شما را بدهیم ولی شما خیلی زود
 برگشتید.»

این بار «سید علی» به مدت سه شبانه روز در کوه
 خضر ماندند و برگشتند مشهود و پس از چند ماه با همسر
 خود به مسجد آمدند و برای بچه‌ها شیرینی آوردند

وگفتند: « پس از برگشتن از قم مشکل خیلی زود و بصورت باورنکردنی حل شد! »

داستان شماره ۲۴۵

ضمانت در دادگاه

یکی از خدام افتخاری مسجد راضی به ذکر نام خود نیستند برای مولف نقل می‌کردند:

«در یک پرونده دادگاهی تمام شواهد و مدارک در عیله بنده بود در حالیکه خدا آگاه بود که من هیچ تقصیر و گناهی نداشتم، خلاصه شب قبل از دادگاه به توسل و مناجات جهت حل مشکل مسجد کوه خضر مشغول شدم و فردا با توکل به خدا و امید به عنایت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام به دادگاه رفتم قاضی پرونده رسیدگی به پرونده ما را به آخر وقت موکل کرد و در آخر وقت در حالیکه تقریباً سالنها و دادگاه خلوت شده بود جلسه محاکمه ما تشکیل شد و قاضی قرار بازداشت من را صادر کرد و جهت آزادی از

۱. این قضیه را چند از خدام رسمی و افتخاری مسجد کوه خضر نبی علیه السلام برای مولف نقل

من ضامن خواستند! من که تنها بودم گفتم فعلاً کسی را ندارم ضامن بشود که یک دفعه آقایی با کت و شلوار بسیار ساده و مؤدب گفت: «من ضامن این آقا می شوم!» و بلافاصله تمام مدارک لازم را در اختیار مسئولین قرار داد! من به او گفتم: «آخر تو که من را نمی شناسی چطور ضامن من می شوی؟»

او فقط نگاهی به من کرد و گفت: «ضامن اصلی کس دیگری است، من و شما وسیله هستیم!» قاضی پرونده هم به او گفت: «آقا جان شما ایشان را می شناسید که ضامن می شوی؟»

به قاضی گفت: «وظیفه من است کار بندگان خدا را راه بیندازم، خدا هم کار من را درست می کند.» بعد از جلسه دادگاه در حالیکه از دادگستری خارج می شدیم به او گفتم این آدرس و تلفن و... بنده قبول نکرد و گفتم لااقل آدرسی، تلفنی... شما به بنده بدهید باز هم امتناع کرد. پرسیدم اهل کجا هستید؟ گفت: «کرج» و دیگر او را ندیدم و اصلاً نمی دانیم برای چه کار با آن همه مدارک به دادگستری آمده

بود. بعد هم مسئله ما در دادگاه به لطف خدا حل شده و آن آقای ضامن دیگر ندیدیم!

داستان شماره ۲۵

فعلاً کلید را به ایشان بدهید!

یکی از آشنایان نقل می‌کرد در پاییز سال ۱۳۸۳ مشکل مالی خیلی سختی برایم پیش آمد که مجبور شدم درس را رها کنم و به کسب و کار مشغول شوم اما به هر دری که می‌زدم نا امیدتر می‌شدم و قصد اجاره کردن چند باب مغازه را از اوقاف قم جهت رونق بخشیدن به کاسبی خود را داشتم که با مخالفت اداره اوقاف روبرو بودم و شرایط لازم جهت عقد قرارداد فراهم نمی‌شد تا اینکه یک روز از خستگی روحی به اطراف قم و کوه خضر آمدم بعد از ظهر بود و کوه خلوت، کنار مزار شهداء گمنام رفتم و با دلی شکسته گفتم: «شما پیش خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آبرو دارید، بیاید واسطه بشوید تا اوقاف با من به توافق برسد و کارم را شروع کنم در عوض من هم قول می‌دهم بیایم

۱. به نقل از یکی از خدام مسجد کوه خضر نبی علیه‌السلام که علاوه بر نقل دست خط ایشان در نزد

کنار شما و به نیت شما تا یک ماه روزی یک جزء

قرآن بخوانم تا بشود یک ختم قرآن کریم.»

فردای آن روز به اداره اوقاف رفتم به فاصله بیست

دقیقه مدیرکل وقت اوقاف شخصاً خودش با بنده صحبت

کرد و دستور تنظیم قرارداد با یک اجاره مناسب صادر

کرد و پس از امضاء قرارداد گفت: «به حسابداری بگویید،

ایشان هر وقت خواستید چک جهت ضمانت و بقیه مدارک

را بیاورند ولی فعلاً کلید مغازه را به ایشان تحویل بدهید

تا کار خود را شروع کنند!» من هم که باورم نمی‌شد

بلافاصله دست به کار شدم و همان روز اول کار مغازه را

شروع کردم و پس از یک هفته مغازه افتتاح شد و کار

رونق باور نکردنی گرفت بصورتی که تا مدتی وقت پیدا

نمی‌کردم جهت انجام نذر خود به کوه خضر علیه السلام

کنار حرم شهداء گمنام مشرف شوم.^۱

۱. ایشان از افراد تحصیل کرده‌ای هستند که راضی به ذکر نام خود نیستند نسبت خط ایشان نذر

مؤلف موجود است در عین چند نفر از آقایان شاغل در اوقاف بر صحت جریان ایشان شهادت داده-

از همین قلم:

مجموعه شیوه رندی شامل چهل دفتر از زندگی نامه‌ها و

کلمات قصار عرفا و عالمان ربانی از جمله:

دفتر اول: آیت الله قاضی

دفتر دوم: آیت الله شاه آبادی

دفتر سوم: آیت الله العظمی امام خمینی

دفتر چهارم: علامه طباطبائی

دفتر پنجم: آیت الله العظمی بهجت

دفتر ششم: آیت الله میرزا علی اکبر مرتدی

دفتر هفتم: آیت الله شیخ حسن علی نخودکی

دفتر هشتم: عارف واصل حاج اسماعیل دولابی

دفتر نهم: عارف واصل جعفر آقا مجتهدی و...

فالنامه حافظ

آداب ازدواج و زناشویی در اسلام